

# بحران آسیای شرقی، جهانی شدن و درس‌هایی برای کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی (MENA)\*

نویسنده: دکتر حسن حکیمیان

دانشگاه لندن، مدرسه مطالعات شرق و آفریقا، بخش اقتصاد

مترجم: محمد حسن حکیمیان

## پیشگفتار

تا زمان آغاز بحران در آسیا، موفقیت‌های اقتصادی در کشورهای آسیایی مورد تحسین فراوان قرار می‌گرفت و از تجربه جهانی شدن در مناطق در حال توسعه با نظر مساعدیاد می‌شد. مدل توسعه در آسیا، بحث‌های کلیدی را دامن می‌زد و مرجعی رایج و متداول برای سیاست‌های برون‌نگر و آزادسازی تلقی می‌شد که آموزه‌های متعارف توسعه از اوایل دهه ۸۰ ساخت از آن جانبداری کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در شرایط کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، کاربرد گسترده‌تر و جاذبه‌های عمومی این مدل تحت تأثیر دو نکته بوده است: از یک سو، روند بافت و خیز رشد منطقه در دهه‌های اخیر و از سوی دیگر، ناکامی آشکار منطقه در بهره‌گیری از فرصت‌های فزاینده جهانی. در نتیجه، در بیشتر متون جدید در خصوص اصلاحات اقتصادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) بر ضرورت اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی مناسب از جمله آزادسازی اقتصادی و رویکرد بازتر به اقتصاد بین‌المللی تأکید شده است (برای نمونه نگاه کنید به ۱۹۹۵ World Bank, ۱۹۹۸ b, Handoussa ۱۹۹۷, Shafik). تا چندی پیش، برخی از این نوشته‌ها در مورد نتایج احتمالی جهانی شدن تا اندازه‌ای آمیخته با خوش‌بینی بود. تحلیل‌های خوش‌بینانه بسیاری از فرصت‌های خارجی وجود داشت که بر طبق آن‌ها، موفقیت تا اندازه زیادی صرفاً تابع انتخاب سیاست‌های مناسب اقتصادی شمرده می‌شد.<sup>۲</sup> به ما گفته می‌شود که دولت‌های منطقه MENA با فرصت‌های تاریخی برای جبران عقب‌ماندگی و پیشتاز بودن روبه‌رو می‌شوند که می‌تواند چشم‌اندازهای جدید و واقعی همگرایی را برای آنها در سده بیست و یکم تقویت کند (Handoussa ۱۹۹۷: ۴).<sup>۳</sup>

معکوس شدن حیرت‌آور وضع مالی و اقتصادی آسیا از نیمه دوم ۱۹۹۷، بر تویی جدید و انتقادی بر این چشم‌انداز افکند. بحث و جدل‌های فراوان در خصوص دلایل و پیامدهای این بحران صورت گرفته است که تفاهمی استثنایی را که زمانی در میان بیشتر اقتصاددانان توسعه در مورد مزایا و منافع جهانی شدن وجود داشت، تضعیف کرده است. این موضوع به طرح پرسش‌های تازه‌ای درباره

اصول مهم، ویژگی و پایداری «معجزه اقتصادی آسیا» و همچنین آثار آن برای دیگر مناطق و اقتصادهای در حال ظهور انجامیده است.

این مقاله، بحران اخیر آسیا را بررسی می‌کند و درس‌ها و آثار آن را برای تبادل نظر در زمینه سیاست‌ها و چشم‌انداز توسعه در منطقه MENA مورد ارزیابی قرار می‌دهد. تجارب اقتصادهای آسیای شرقی و MENA از بسیاری جهات، در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند. وجه مشخصه اقتصادهای آسیای شرقی، برون‌گرایی آنها است و جلوه‌هایی از آموزه‌های رسمی اقتصادی و نیز ثبات اقتصادی را در سطح کلان بازتاب می‌دهند. از سوی دیگر، دولت‌های منطقه MENA، درون‌نگر و مداخله‌گرا هستند و بیش از حد بر منابع طبیعی تکیه دارند؛ در نتیجه، در برابر شوک‌های وسیع آسیب‌پذیرند. گذشته از آن، کندی کشورهای منطقه MENA در اتخاذ سیاست‌های اصلاحی و نیز تعدیل اقتصادی، عاملی تلقی می‌شود که موقعیت آنها را در اقتصاد جهانی به خطر می‌اندازد.

با توجه به تفاوت‌های این دو منطقه، بویژه محدود بودن دامنه اصلاحات در کشورهای MENA، مقایسه آنها ممکن است عجولانه و شتابزده باشد و بعید است به درک و شناخت درست بینجامد؛ ضمن اینکه بی‌گمان هر بحرانی، ویژگی‌های (منطقه‌ای) خود را دارد. از این رو، گرفتن درس‌هایی از بحران اخیر آسیا، دستکم به دو دلیل می‌تواند سودمند باشد:

نخست آنکه، بسیاری از کشورهای منطقه MENA (بویژه مراکش، اردن، تونس، ترکیه و مصر) در سال‌های اخیر به اصلاحات اقتصادی رو آورده‌اند و احتمال دارد که کشورهای دیگری نیز در آینده نزدیک، این سیاست‌رایی بگیرند؛ چه کشورهایی که متعهد به اصلاحات شده‌اند و چه کشورهایی که اکنون به برآورد هزینه‌ها و منافع مشارکت کامل در اقتصاد جهانی پرداخته‌اند. در هر صورت، کشورهای منطقه می‌توانند از تجربه کشورهای آسیایی، در دوران طولانی رونق آنها در گذشته کاهش این رونق در سال‌های اخیر، درس بگیرند.

دومین علت، اهمیت بحران است؛ زیرا، این بحران که احتمال پیش‌بینی آن بسیار اندک بود، در نیمه دوم سال ۱۹۹۷، آسیا را در نوردید و باعث شد که «برخی مشکلات ساختاری و نهادی را در

این موضوع به گونه گسترده مورد توافق است که عملکرد اقتصادی در منطقه MENA، پس از رفاہ دهه ۷۰ ناشی از افزایش قیمت نفت، در نوسان بوده است. تولید ناخالص ملی سرانه واقعی در منطقه در سراسر دهه ۸۰ کاهش یافت و هر سال به طور متوسط حدود ۲/۴ درصد پایین آمد. در حالی که این نرخ رشد برای کشورهای آسیای شرقی، حدود ۶ درصد و برای آسیای جنوبی، حدود ۳/۵ درصد در این دوره بوده است (World Bank ۱۹۹۸a). نمودار شماره یک نشان دهنده عملکرد در رشد در مناطق گوناگون، در فاصله‌های زمانی پنجساله از ۱۹۷۵ به بعد است. با توجه به این روند، عملکرد در رشد قوی MENA را در دهه ۷۰ باید يك استثنا دانست که بیشتر به سبب قدرت اویک و افزایش قیمت نفت در آن دوره بوده است. در دهه ۸۰، منطقه با تنزل ناگهانی رشد روبرو بود که در نیمه اول دهه ۹۰ با اندک بهبود، یعنی رشد درآمد سرانه نزدیک به صفر (۰/۵ درصد) مواجه گردید. به هر حال، این ارقام، بسیار پایین تر از امکانات بالقوه منطقه MENA است و در مقایسه با عملکرد دیگر مناطق (جز آفریقا) در موقعیت بسیار بدتری قرار دارد. به عنوان نمونه آسیای شرقی تا چندی پیش، رشد واقعی حیرت‌انگیز ۸ درصد در سال و آسیای جنوبی، رشد بیش از ۲/۵ درصد در سال را در دهه ۹۰ داشت.

جدول شماره یک دربرگیرنده اطلاعات تفصیلی رشد گروهی منتخب از کشورهای آسیای شرقی و کشورهای منطقه MENA در ۲۵ سال گذشته است. مشاهده می‌شود که تقریباً همه کشورهای آسیای شرقی (جز فیلیپین) نرخ‌های رشد حیرت‌انگیزی را تا نیمه دهه ۹۰ تجربه کرده‌اند. تجربه رشد کشورهای منطقه MENA، بسیار متغیر و ناامید کننده بوده است. همان گونه که اشاره شد، این موضوع بویژه برای دهه ۸۰ مصداق دارد، هر چند در سال‌های اخیر

بطن تجربه جهانی شدن، در کانون توجهات خود قرار دهد» (۱۹۹۸b World Bank). از این رو، درس‌ها و آثار این بحران فراتر از منطقه آسیا را در بر می‌گیرد و می‌تواند موضوع بحث‌های گسترده در سال‌های آینده باشد.

بخش نخست این مقاله مروری است بر علّت‌ها و ضرورت اصلاحات ساختاری در موقعیت MENA در اقتصاد جهانی که در تبیین آن «بحران رشد» اخیر منطقه نیز مورد بازنگری قرار گرفته است؛ با این استدلال که علّت رشد اندک اقتصاد در منطقه MENA فقط آن نیست که اصلاحات اقتصادی در آن صورت نگرفته است، زیرا عواملی چون رشد سریع جمعیت و نبود استراتژی تنوع بخشی به محصولات نیز در این مسئله نقش دارد. مطالب گوناگون دیگری که در ادامه مقاله به تناسب موضوع مطرح شده، عبارت است از: موقعیت MENA در پهنه اقتصاد بین‌المللی، مسئله جهانی شدن و فرصت‌ها و مخاطرات آن برای مناطق در حال توسعه با توجه به بحران آسیا، ویژگی‌های این بحران و درس‌های آن برای دیگر کشورها و مناطق در حال توسعه و ...

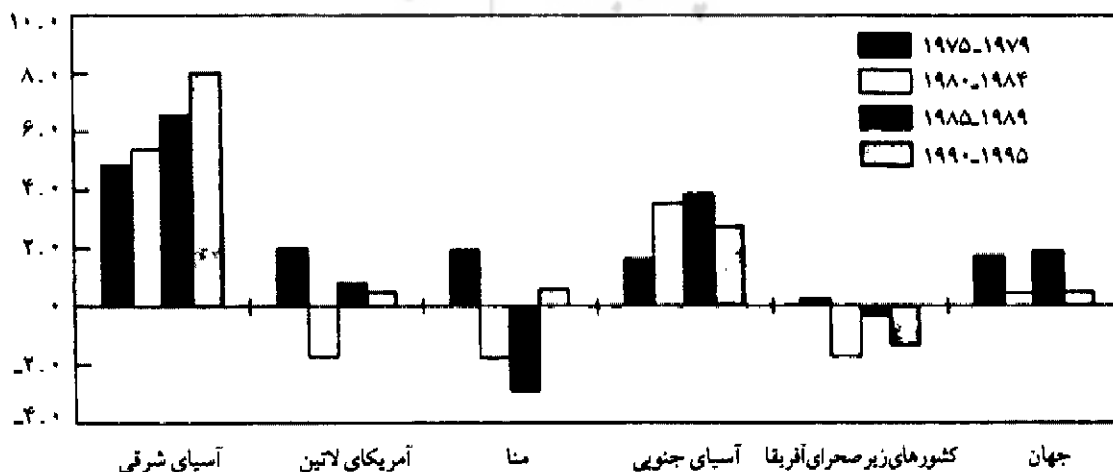
## دورنما و وعده‌های جهانی شدن در MENA

### بحران رشد؟

در ادبیات اصلاحات اقتصادی و آزادسازی، عملکرد اقتصادی نسبتاً ضعیف منطقه MENA در سال‌های اخیر، در کانون توجه بوده است و بسیاری از تحلیلگران و محققان، سابقه رشد اندک منطقه از اوایل دهه ۸۰ و ساختارهای تولیدی غیر قابل انعطاف آن را به عنوان مهمترین ضرورت‌های اصلاحات اقتصادی گسترده در منطقه، مطرح کرده‌اند (World Bank ۱۹۹۵, Page ۱۹۹۸, ۱۹۹۸b و Handoussa ۱۹۹۷ و Shafik ۱۹۸۹a).

### نمودار شماره ۱- مقایسه عملکرد رشد در مناطق مختلف جهان، ۱۹۷۵-۹۵

(متوسط تغییر سالانه در تولید ناخالص ملی سرانه واقعی) واحد: درصد



منبع: بانک جهانی (۱۹۹۸)

### جدول شماره ۱- مقایسه نرخ‌های رشد بین کشورهای منطقه MENA و کشورهای منتخب در آسیای شرقی، ۱۹۵-۱۹۷۰ (متوسط تغییر سالانه در تولید ناخالص ملی سرانه واقعی)

کشور	۱۹۷۰-۱۹۷۵	۱۹۷۵-۱۹۸۰	۱۹۸۰-۱۹۸۵
* آسیای شرقی			
هنگ کنگ	۶/۷	۵/۹	۳/۷
سنگاپور	۷	۵/۵	۶/۴
کره جنوبی	۸	۱۲/۷	۶/۸
مالزی	۵	۲/۹	۶/۳
اندونزی	۴/۴	۴/۴	۶/۲
تایلند	۴/۳	۵/۲	۷/۸
فیلیپین	۳/۱	-۰/۶	۰/۹
* MENA			
الجزایر	۳/۴	۰	-۲/۵
مصر	۴/۹	۳/۹	-۰/۲
ایران	-۲/۹۰	-۳/۲	۲/۵
عراق	۶/۹	-۹/۶	۰/۴
اردن	۰/۴	-۶/۶	۱/۷
کویت	-۱/۱	۵	۸/۴
لیبی	-۰/۵	۸/۴	۰/۴
مراکش	۲/۵	۱/۹	-۰/۱
عمان	۴/۳	۴/۶	۰/۵
قطر	-۳/۹۳	-۴/۹	۶
عربستان سعودی	۳/۱۲	-۵/۳	-۱/۹
سوریه	۵/۴	-۱/۵	۴/۵
تونس	۵/۲	۱	۲/۴
ترکیه	-۱۸/۳	۱/۸	۲/۵
امارات متحده عربی	-۰/۹	۵	-۲/۴

«سقوط» دهه ۸۰ (Page, ۱۹۸۸) هشدار داده‌اند و خردمندان در صدد توصیف و پیشنهاد راه‌های درمان آن برآمده‌اند. تفاهم گسترده‌ای حاصل شده است در این مورد که عملکرد یأس آور و ناامیدکننده MENA به سبب تعقیب سیاست‌های کهنه درون‌نگر و مبتنی بر مداخله دولت بوده است و نیز بر ضرورت سیاست‌های رادیکال بازنگری به سود رویکردهای برون‌نگر و مبتنی بر کارکرد اقتصاد آزاد، در فرایند توسعه تأکید کرده‌اند. برخی از سیاست‌هایی که برای منطقه MENA مشخص شده عبارت است از: کاهش نقش دولت، توانبخشی بخش خصوصی و توسعه صادرات (۱۵۴-۵۶): Riordan ۱۹۹۸, Page ۱۹۹۸ و دیگران).

در ادامه مقاله، استدلال خواهد شد که هر چند دلایلی نیرومند برای اصلاحات در منطقه وجود دارد، دلایل قویتر حاکی از نیاز کشورهای MENA به متنوع‌سازی ساختارهای اقتصادی در دست است؛ آنچه به جای اینکه صرفاً بهبود در شرایط آنها پراخته شود.

نخستین دلیل، آن است که روندهای درآمد سرانه، احتمالاً عملکرد ضعیف رشد منطقه MENA را به سبب اثر فرسایشی رشد جمعیت در منطقه، بزرگ جلوه می‌دهد.

جدول شماره ۲ که روندهای جمعیت‌شناختی را مقایسه می‌کند، حاکی است که تغییرات استانداردهای زندگی در منطقه MENA توأم با رشد کند اقتصادی و عوامل مرتبط با رشد جمعیت بیوند دارد.

می‌بینیم که منطقه MENA، از سال ۱۹۷۵ پیوسته بالاترین نرخ رشد جمعیت را در جهان با سرعتی بسی بیش از کشورهای با درآمد کمتر و متوسط ثبت کرده است. تنها نرخ رشد جمعیت کشورهای آفریقایی جنوب صحرا در سال‌های اخیر (دهه ۹۰) از منطقه MENA

منبع: بانک جهانی (۱۹۹۸)

واحد: درصد

۱. برای دوره ۱۹۷۵-۷۹
۲. برای دوره ۱۹۸۰-۸۹
۳. برای دوره ۱۹۷۱-۷۹
۴. برای دوره ۱۹۷۳-۷۹

### جدول شماره ۲- متوسط نرخ‌های رشد سالانه جمعیت

#### در مناطق مختلف جهان، ۱۹۷۵-۹۵

(واحد: درصد)

منطقه	۱۹۷۵-۸۰	۱۹۸۰-۸۵	۱۹۸۵-۹۰	۱۹۹۰-۹۵	۱۹۷۵-۹۵
آسیای شرقی	۱/۶۹	۱/۵۶	۱/۶۹	۱/۶۲	۱/۳۶
آمریکای لاتین	۲/۳۲	۲/۱۵	۱/۹۹	۲/۰۷	۱/۷۷
منطقه MENA	۲/۹۸	۳/۱۸	۳/۱۶	۳/۱۷	۲/۷۶
آسیای جنوبی	۲/۴	۲/۳۲	۲/۲۶	۲/۲۹	۱/۹۷
کشورهای آفریقایی جنوب صحرا	۲/۸۸	۳/۱۳	۲/۷۸	۲/۹۵	۲/۸۱
کشورهای با درآمد پایین و متوسط	۲/۰۲	۱/۹۹	۲/۰۲	۲	۱/۷۱
جهان	۱/۷۹	۱/۷۵	۱/۷۹	۱/۷۷	۱/۵۴

منبع: بانک جهانی (۱۹۹۸)

منطبق با واقعیت بوده است. بسیاری از کشورهای MENA، با افت درآمد سرانه واقعی روبه‌رو بوده‌اند (برای نمونه، قطر، عربستان سعودی، الجزایر و امارات متحده عربی)، در حالی که دیگران نسبت به دهه ۹۰ تنها اندکی موقعیت بهتر یافته‌اند. (ایران، سوریه، تونس. در مورد ترکیه این بهبود فراتر از کاهش دهه ۷۰ بوده است).

همان‌گونه که اشاره شد، در پژوهش‌های گوناگون در سالهای اخیر، این پیشینه رشد ضعیف و روند رو به کاهش آن بویژه در دهه ۸۰، یکی از علتهای نگرانی جدی بوده است. بسیاری از پژوهشگران در مورد گسترده‌ی پدیده «بحران رشد» منطقه یا

قیمت نفت بود، منطقه MENA بدترین نرخ‌های رشد در طول زمان و در مقایسه با دیگر مناطق ثبت کرد.<sup>۵</sup>

برتری تقریباً مطلق بخش نفت در منطقه را با این واقعیت می‌توان دریافت که در کشورهای خلیج فارس، بخش نفت بیش از یک سوم تولید داخلی و ۹۵ درصد کل صادرات را در ۱۹۹۳ تشکیل می‌داده است. برای دیگر صادرکنندگان نفت، این ارقام به ترتیب ۱۰ درصد و ۸۵ درصد بوده است (World Bank ۱۹۹۵: ۱۷). این موضوع، اقتصادهای نفتی را نه تنها از لحاظ نرخ مبادله کاهندهٔ اقلام عمدهٔ صادراتی آنها، بلکه از لحاظ روند قیمت‌های نابسامان و بی‌ثبات نفت کاملاً آسیب‌پذیر می‌سازد.<sup>۶</sup> در نتیجه، دورنمای رشد این کشورها از اواخر دههٔ ۷۰ نه تنها در سایهٔ قیمت‌های واقعی کاهش یافته، بلکه بر اثر بی‌ثباتی گسترده درآمدهای صادرات کالایی، تضعیف شده است.<sup>۷</sup> افزون بر این، صادرکنندگان کالاهای غیر نفتی نیز غیرمستقیم تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، زیرا درآمدهای ارزی اصلی آنها (بوالهایی که کارگران مهاجر می‌فرستند و نیز کمک‌های کشورهای عضو اوپک) با نوسانهای بهای نفت و سرنویشت اقتصادهای نفتی سخت پیوند دارد.

اما به رغم شرط وجود ارتباط احتمالی بین عملکرد رشد اخیر در منطقه با جهت‌گیری‌های سیاستی، این موضوع واقعیت دارد که عملکرد منطقه بیانگر موفقیت در این راستا نیست. بررسی تطبیقی چشم‌اندازها نشان می‌دهد که منطقه MENA قادر به حفظ و تداوم بخشیدن به رفاه دههٔ ۷۰ یا دستیابی به امکانات بالقوهٔ اقتصادی نبوده است. این موضوع گویای آن است که ادامهٔ این روند به معنای رکود نسبی عمیق‌تر در آینده و احتمالاً تعدیلهای سنگین‌تر در سال‌های آتی خواهد بود.

### از دست دادن فرصت‌های خارجی

«بحران رشد» منطقه MENA به گونه‌ای که توصیف شد، در دهه‌های اخیر توجه پژوهشگران را به موقعیت نسبتاً نامساعد این منطقه جلب کرده و این موضوع، به گونه‌ای بارز در بسیاری از مطالعات اخیر نمود یافته است. در این مطالعات، نقش جدید MENA در اقتصاد جهانی، برای شناسایی منابع جدید رشد در بلندمدت، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مثلاً Riordan و دیگران (۱۹۹۸) بر ضرورت اتخاذ استراتژی فعال برای توسعهٔ صادرات صنعتی به عنوان «موتور رشد جدید» منطقه تأکید می‌کنند. به همین ترتیب، Hoekman (۱۹۹۸) عضویت در سازمان جهانی تجارت (WTO) و طرح‌های گسترش منطقه‌ای مانند ابتکار مدیریتانه‌ای اتحادیهٔ اروپا\* را سودمند می‌داند و می‌گوید که با این اقدامات، واکنش کند به اصلاحات که ناشی از اعتبار اندک و سرعت کم آنها در منطقه است، بهبود می‌یابد.<sup>۸</sup> منطبق این استدلالها تا اندازه‌ای ریشه در نقش متغیر اقتصاد جهانی دارد تا اندازه‌ای در

پیشی گرفته است. گذشته از آن، هر دو منطقه MENA و آفریقا تا جندی بیش از روند عمومی نقل و اتصالات جمعیتی که رشد جمعیت را در مناطق گوناگون متوقف ساخته است، مصون مانده‌اند. در هر دو منطقه نرخ رشد جمعیت در ۲۵ سال گذشته هر سال تقریباً ۳ درصد بوده است. این موضوع با تجربهٔ کشورهای آسیای شرقی و جنوبی در تضاد است که سالانه نرخ رشد جمعیت آنها پس از دههٔ ۷۰ سخت کاهش یافته و تا دههٔ ۹۰ پایین‌تر از ۲ درصد بوده است.

کشورهای کوچک خلیج فارس، مانند عربستان سعودی و نیز لیبی که در دو دههٔ گذشته بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت را تجربه کرده‌اند (اغلب نرخ رشد سالانه بیش از ۴ درصد داشته‌اند) شاید به بهترین شکل، آثار فراگیر رشد جمعیت را در منطقه نشان دهد. این اقتصادها از پایهٔ جمعیتی کوچک و درآمدهای سرانه بالا برخوردارند. از این رو چه افزایش طبیعی جمعیت و چه افزایش مهاجرت به داخل این کشورها در نظر گرفته شود، به نظر می‌رسد که نرخ‌های رشد جمعیتی بیش از اندازه، نشان از راه نسبی داشته باشد تا کاهش رفاه.

نکته قابل توجه دوم در مورد عملکرد رشد منطقه MENA و بویژه تغییرات در درون هر کشور، آن است که به نظر می‌رسد توصیف‌ها و تجویزهای سیاستی حاضر بتواند برای توضیح و درک الگوهای رشد مناسب باشد. هیچ مرز روشنی میان عملکرد اقتصادی کشورهایی که اقتصادشان مبتنی بر مداخلهٔ دولت است با کشورهایی که سیاست‌های گرایش به بازار را تعقیب می‌کنند، وجود ندارد. برای نمونه، سوریه که از کشورهای است که دولت آن شاید بیشترین مداخله را در اقتصاد دارد، اما در میان کشورهای منطقه یکی از بالاترین نرخ‌های رشد را در دهه‌های ۷۰ و ۹۰ داشته است. به نظر می‌رسد که مصر و تا اندازهٔ کمتری الجزایر نیز همین وضع را داشته‌اند.<sup>۹</sup> هر چند در برخی نوشتارها بر این موضوع تأکید شده است که کشورهای درگیر اصلاحات (تونس، مراکش و اردن) در سال‌های اخیر از کشورهای که راه اصلاحات را در پیش نگرفته‌اند، عملکرد بهتری داشته‌اند (Shafik ۱۹۹۸a: ۲)، اما شواهد، هنوز ناکافی است و شمار کشورهای که برنامه‌های اصلاحات را به اجرا درآورده و از آنها تأثیر پذیرفته‌اند، بسیار اندک است؛ از این رو نمی‌توان چنین نظریه‌ای را تعمیم داد.

سومین و آخرین نکته، به ویژگی‌های ساختاری اقتصادهای منطقه MENA یعنی برتری بخش نفت و نفوذ مستقیم و غیر مستقیم آن بر دورنمای رشد در منطقه ارتباط دارد. هم‌رو توجیه دههٔ ۷۰ و هم‌رکود دههٔ ۸۰ تحت تأثیر مستقیم نوسانهای وسیع قیمت‌های بین‌المللی نفت بود. بحران رشد دههٔ ۸۰ را که در واقع پس از اواسط دهه عمیق شد، می‌توان پیامد سقوط قیمت بین‌المللی نفت در سال ۱۹۸۶ دانست. نمودار شماره ۱ نشان می‌دهد که در نیمه نخست دهه، تولید ناخالص ملکی سرانه در منطقه، هر سال ۱/۸ درصد افت کرده و در سالهای ۱۹۸۵-۸۹ به ۳ درصد رسیده است. در چنین شرایطی که ناشی از سقوط فاحش

فرصت‌هایی که کشورهای عضو MENA تاکنون به سبب جهت‌گیری درون‌نگر از دست داده‌اند.

کشورهای عضو MENA مانند دیگر کشورهای در حال توسعه، در جهانی هستند که وجه مشخصه آن، افزایش چشمگیر «جریانه‌های فرامرزی مبادله کالاها و خدمات، سرمایه‌گذاری و عوامل تولید» است (Safadi ۱۹۹۷: ۱۹). رشد سریع‌تر تجارت بین‌المللی در مقایسه با درآمد ملی در سالهای پس از جنگ، در واقع بازتاب فرایند اساسی جهانی شدن است. در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۴ کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند سهم خود از تجارت جهانی را از ۱۵ درصد به ۲۳ درصد و سهم خود از صادرات کالاهای صنعتی جهان را از ۶ درصد به تقریباً ۲۵ درصد افزایش دهند (ESCAP ۱۹۹۷). جریان سرمایه نیز باروندی شگفت‌انگیز گسترش یافته است؛ خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار در کشورهای در حال توسعه در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ به تنهایی هر سال ۲۳/۲ درصد رشد داشته و از ۱۸/۳ میلیارد دلار به رقم برآوردی ۱۲۰ میلیارد دلار افزایش یافته است (IMF ۱۹۹۷: ۶۵). در چنین شرایطی که روندهای جهانی فزونی می‌گیرد، اقتصادهای بیشتری، استراتژی‌های صنعتی شدن و جایگزینی واردات را به سود سیاست‌های بیرون‌نگر کنار گذاشته‌اند، به این امید که بتوانند صنایع رقابتی‌تری را پی‌ریزی و انتقال تکنولوژی را آسان کنند و از مزایای صرفه‌جویی‌های مقیاس بهره‌گیرند (Nugent ۱۹۹۷: ۲۲، Safadi ۱۹۹۷). بیشتر کشورهای عضو MENA با ثروت به دست آمده از منابع معدنی‌شان موفق شده‌اند این روند را پس بزنند و این واقعیت را از بررسی تجربه‌های مربوط به تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری‌های آنها می‌توان دریافت.

جدول شماره ۳، پیشینه عملکرد ضعیف کشورهای عضو MENA را در جلب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مقایسه با مناطق دیگر نشان می‌دهد.

به طور کلی، جریان ورودی سرمایه خارجی به کشورهای کمتر توسعه یافته از نیمه دهه ۸۰ گسترش اساسی یافته، به گونه‌ای که سهم آنها از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان، در سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ و نیز در سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ تقریباً دو برابر شده و از ۱۷/۴ درصد به ۳۶/۴ درصد رسیده است.

آشکار است که پیامد این روند، رشد شتابان در برخی کشورهای آسیایی (بویژه چین، سنگاپور، هنگ کنگ و مالزی) و معدودی از اقتصادهای آمریکای لاتین (مکزیک، برزیل، شیلی و آرژانتین) بوده است. در برابر، متوسط سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه MENA در همین دوره تقریباً یکسان و حدود ۲/۵ میلیارد دلار در سال بوده است که این رقم در حدود یک چهارم سرمایه‌گذاری در مکزیک در سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ و کاملاً پایین‌تر از کل سرمایه‌گذاری در هر یک از کشورهای عمده‌میزبان در آمریکای لاتین بوده است.<sup>۱</sup>

این برآورد نشان می‌دهد که سهم منطقه MENA از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان، در سال‌های ۱۹۸۵-۹۰ از ۱/۷ درصد به کمتر از ۱ درصد در سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ کاهش یافته و نیز سهم این منطقه از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای کمتر توسعه یافته از حدود ۱۰ درصد به ۲/۱ درصد در همان دوره رسیده است. و اما در میان کشورهای عضو MENA فقط مصر و ترکیه مقدار قابل ملاحظه‌ای از سرمایه‌های خارجی را اخیراً جلب

### جدول شماره ۳- جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مناطق و کشورهای میزبان منتخب، ۹۶-۱۹۸۵ (متوسط سالانه)

(واحد: میلیون دلار آمریکا)

۱۹۸۵	۱۹۹۷	۱۹۹۹	
۳۱۳/۷۳۵	۱۸۳/۵۹۷	۱۴۱/۹۳۰	* کلیه کشورها
۱۸۸/۶۲۴	۱۲۴/۴۱۵	۱۱۶/۷۴۴	- کشورهای توسعه یافته
(۶۰/۱)	(۶۷/۸)	(۸۲/۲)	(درصد از کل کشورها)
۱۱۴/۲۵۴	۵۴/۷۸۹	۲۴/۷۳۶	- کشورهای در حال توسعه
(۳۶/۴)	(۲۹/۸)	(۱۷/۴)	(درصد از کل کشورها)
۲/۳۸۷	۳/۷۷۴	۲/۴۲۰	* MENA
(۰/۸)	(۲)	(۱/۷)	(درصد از کل کشورها)
(۲/۱)	(۶/۹)	(۹/۹)	(درصد از کشورهای کمتر توسعه یافته)
۸۳۰	۴۰۲	۱/۰۸۶	- مصر
۷۳۸	۷۶۳	۳۳۰	- ترکیه
۸۸۵	۴۸۳	۵۸۶	- عربستان سعودی
۴۱۲	۴۱۰	۸۳	- مراکش
۳۲۲	۴۰۴	۸۰	- تونس
۶۹/۲۸۳	۳۲/۰۵۸	۱۲/۳۷۵	* کشورهای جنوب، شرق و جنوب شرقی آسیا
(۲۲/۱)	(۱۷/۵)	(۸/۷)	(درصد از کل کشورها)
۳۶/۶۰۵	۱۴/۳۴۶	۲/۶۵۴	- چین
۷/۸۸۰	۳/۹۲۶	۲/۹۵۲	- سنگاپور
۴/۵۳۳	۴/۷۲۹	۱/۰۵۴	- مالزی
۴۳۱۰	۱/۴۱۹	۱/۵۹۷	- هنگ کنگ
۱/۹۲۳	۱/۹۵۳	۱/۰۱۷	- تایلند
۱/۵۹۹	۱/۰۲۲	۸۷۹	- تایوان
۱/۶۳۷	۸۳۲	۷۰۵	- کره جنوبی
۱/۵۲۹	۶۷۰	۴۱۳	- فیلیپین
۳۶/۸۲۵	۱۶/۵۴۴	۸/۱۲۵	* کشورهای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب
(۱۱/۷)	(۹)	(۵/۷)	(درصد از کل کشورها)
۱۰/۳۵۸	۴/۵۱۵	۲/۶۱۸	- مکزیک
۶/۱۸۷	۱/۴۸۵	۱/۳۱۵	- برزیل
۵/۰۷۵	۲/۸۲۵	۹۱۴	- آرژانتین
۳/۴۲۸	۶۷۷	۷۰۰	- شیلی
۱/۵۱۰	۲/۹۲۹	۱/۱۲۳	- برمودا

منبع: UNCTAD (۱۹۹۹ و ۱۹۹۷)، ضمیمه جدول B۱

۸۰ درصد کل صادرات کشورهای عضو MENA را تشکیل می‌دهد، شاخص یکپارچگی بدون در نظر گرفتن سوخت نیز روند نزولی (هرچند نه به شدت آن روند دیگر) را می‌نمایاند؛ چنان‌که در همین دوره از ۴۰ درصد به ۳۳ درصد رسیده است.\*

این روند نشان می‌دهد که آهنگ یکپارچگی در منطقه MENA بیشتر تحت تأثیر صادرات نفتی بوده است (به تأثیر افزایش قیمت نفت در دهه ۷۰ و سقوط آن در دهه ۸۰ بر روند یکپارچگی منطقه که در بخش پیشین بیان شد، توجه کنید). نکته دوم این است که حتی اگر تجارت بدون سوخت در نظر گرفته شود، درجه یکپارچگی منطقه MENA که تا چند سال حدود سه برابر بالاتر از آسیای جنوبی بود، تقریباً به سطح این کشورها رسیده است.

جمع‌بندی این بخش نشان می‌دهد که در بخش اعظم گرایشهای فکری در سال‌های اخیر، ضرورت اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر اقتصاد بازار برای تحریک بخشیدن به اقتصاد کشورهای عضو MENA مورد توجه قرار گرفته و نیز تأکید شده است که به موازات اصلاحات داخلی، در پیش گرفتن سیاست‌های برون‌نگر برای توانمند ساختن آنها به منظور رویارویی با چالش‌های حال و آینده جهانی شدن، مهم و حیاتی است. منطقه MENA در حفظ و تدوام استانداردهای گذشته‌اش ناموفق بوده و از دیگر مناطق عقب مانده است؛ از این رو، اگر همچنان به ثروت‌های نفتی‌اش تکیه کند، در آینده، با دورنمای نامشخصی رویرو می‌شود. در این صورت، کاملاً منطقی است که با چرخش به سوی اقتصاد جهانی، موقعیت این کشورها به حدی ارتقا می‌یابد که بر همه نقاط ضعف منطقه غلبه خواهند کرد.

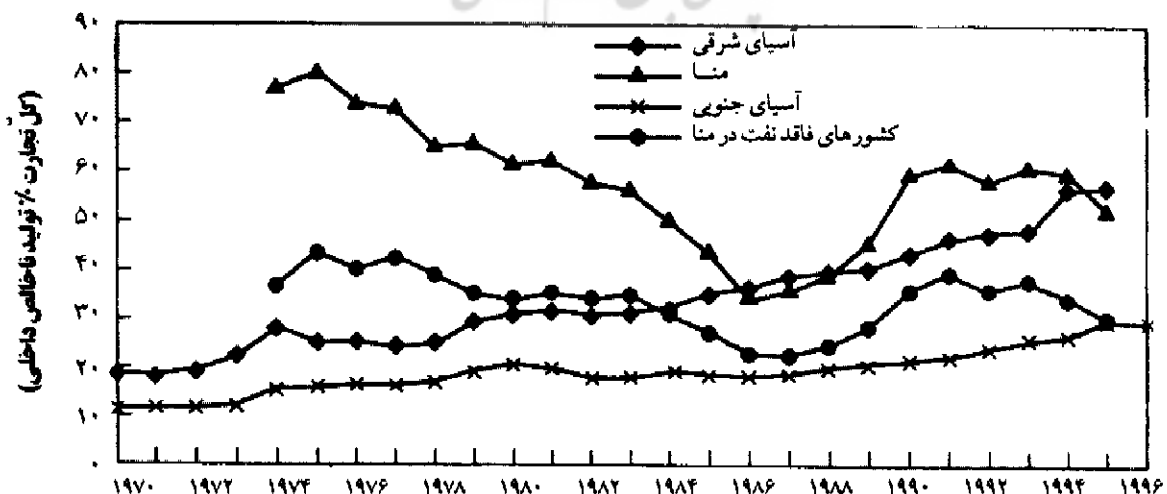
اما تجربه آسیای شرقی نشان می‌دهد که اقتصاد جهانی می‌تواند به همان اندازه که فرصت‌ها را در اختیار کشورهای قرار دهد، آنها را با مخاطراتی رویرو سازد؛ از این رو، ضروری است که دیگر مناطق مانند MENA پیش از رسیدن به نتایج قاطع در مورد نویندهای جهانی

کرده‌اند (هریک در سال کمتر از یک میلیارد دلار که تقریباً نیمی از مقدار سرمایه‌گذاری در فیلیپین است).

با بررسی جریان سرمایه‌جهانی به شکل اوراق بهادار، تصویری مایوس‌کننده‌تر از منطقه می‌توان دید؛ به گونه‌ای که جریان بین‌المللی این نوع سرمایه در فاصله سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۳ در بازارهای تازه پدید آمده ۱۸ برابر افزایش داشته و از ۳/۴ میلیارد دلار به ۶۱/۲ میلیارد دلار رسیده است که آسیا حدود ۶۴ درصد کل این مقدار و آمریکای لاتین ۳۳ درصد آن را در پایان این دوره به خود اختصاص داده است. دیگر کشورها، از جمله کشورهای عضو MENA از حدود ۳ درصد بقیه که در مجموع ۲/۲ میلیارد دلار برآورد می‌شود، بهره‌مند شده‌اند. (Brian ۱۹۹۵: ۳۱۸ و El-)

با مطالعه و بررسی روند پیوستن منطقه MENA به تجارت جهانی، تصویرهایی مشابه دیده می‌شود که در این بررسی، نمودار شماره ۲، روند درجه باز بودن (نسبت مجموع واردات و صادرات به تولید ناخالص داخلی) منطقه MENA و مناطق منتخب را در طول زمان نشان می‌دهد. در این میان نقش آسیای شرقی، با توجه به این شاخص که در واقع روندی پیوسته‌روز افزون را نشان می‌دهد، در مقایسه با مناطق دیگر، برجسته‌تر است. این شاخص یکپارچگی در سال ۱۹۷۰ حدود ۱۹ درصد بوده که در سال ۱۹۹۵ به حدود ۵۸ درصد رسیده و تقریباً سه برابر شده است. به همین ترتیب در آسیای جنوبی، شاخص یکپارچگی از ۱۲ درصد به ۳۰ درصد رسیده، حال آنکه در منطقه MENA، شاخص یکپارچگی بین دو دهه ۷۰ و ۹۰ تقریباً یک سوم کاهش یافته است (از ۷۳/۳ درصد در دوره ۷۹-۱۹۷۴ به ۵۳ درصد در دوره ۹۵-۱۹۹۰). حتی این ارقام عموماً بالا-گرچه در حال کاهش بوده است-اهمیت همیشگی و مستمر صادرات نفت را در منطقه MENA نشان می‌دهد. با این فرض که صادرات نفت تقریباً

نمودار شماره ۲- یکپارچگی تجاری در مناطق منتخب، ۱۹۷۰-۱۹۹۶



منبع: بانک جهانی (۱۹۹۸ا)

شدن، هر دوی این ابعاد (فرصت‌ها و مخاطرات) را با هم بسنجند.

## ویژگی‌ها و اهمیت بحران آسیا

بحران آسیا نخست در تایلند، با کنار گذاشتن سیستم تثبیت پول تایلند (بات) در برابر دلار آمریکا در دوم ژوئیه ۱۹۹۷ رخ نمود. پس از آن، بی‌ثباتی و نابسامانی در بازار سخت‌شتاب گرفت و نخست به دیگر کشورهای همسایه در «آ.سه.ان» (اندونزی، فیلیپین، مالزی) و سپس به فزاتر از این کشورها، یعنی به دیگر اقتصادهای با اصطلاح در حال ظهور آمریکای لاتین و اروپای شرقی، گسترش یافت. تا آغاز سال ۱۹۹۸، با کاهش فعالیت‌های اقتصادی، ورشکستگی کسب و کارها در آسیا گسترش بسیار یافته بود در واقع، بسیاری از پروژه‌ها متوقف یا لغو شده بود و یار بدهی‌های خارجی بر دوش شرکت‌ها به علت کاهش ارزش پول‌ها و افزایش نرخ‌های بهره افزایش یافته بود. هزینه‌زدگی و بیکاری سخت افزایش می‌یافت و بهای املاک در سطح گسترده کاهش یافته بود. اغتشاش برای غذا در اندونزی و اخراج کارگران مهاجر از مالزی و تایلند، از دیگر وقایع ناگواری بود که این کشورها با آنها روبرو بودند؛ یعنی کشورهایی که پیش از آن یکی از درخشان‌ترین مناطق جهان را پدید آورده بودند. شاید یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های بحران آسیا، این بود که نسبتاً آرام رخ داد و مراحل اولیه شکل‌گیری آن تقریباً غیر قابل تشخیص بود.<sup>۱۱</sup> این ویژگی برای رویدادی که بعدها «مهم‌ترین رویداد جهان در سال ۱۹۹۷» نامیده شد و از لحاظ اهمیت همسنگ با فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ دانسته شده است (اکونومیست، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۷) پس شگفت‌انگیز است.

گرچه برخی نشانه‌های هشدار دهنده در مورد اقتصادهای آسیایی زودتر پدیدار شده بود، اما به این هشدارها چندان توجهی نشد (مثلاً نگاه کنید به UNCTAD ۱۹۹۶ و Krugman ۱۹۹۴). این هشدارها اندک بود در میان وقایع دیگر دیده نمی‌شد؛ شادمانی و شمع‌ناشی از موفقیت‌های حیرت‌انگیز کشورهای آسیایی در گذشته نیز آنها را کم‌رنگ جلوه می‌داد. همچنین این هشدارها بیشتر در مورد احتمال کاهش دوره‌ای (سیکلی) رشد بود (تا این‌که نشان‌یک بحران مالی بین‌المللی تمام‌عیار باشد)؛ در درک زمان وقوع بحران نیز اشتباه شد<sup>۱۲</sup> و حتی زمانی که بحران در راه بود، تمایل به دست کم گرفتن دامنه و پیامدهای وسیع آن کم نبود.<sup>۱۳</sup>

این ناتوانی در پیش‌بینی بحران، تا اندازه‌ای ناشی از ویژگی‌های ناشناخته و ناآشنای بحران بود و همچنین بر مشکلات مرتبط با ماهیت مفهومی در نزد اقتصاددانان متعارف برای مدیریت بحران از ابتدای مراحل آن دلالت می‌کرد. رویکرد مرسوم (لر تلو کس) با درک خاص خود از آسیب‌پذیری اقتصادی در سطح کلان که ریشه نقاط ضعف را بیشتر در بخش دولتی می‌پنداشت، در شناخت و تشخیص بحران که باور بیشتر اقتصاددانان از تصمیمات و رفتار عاملان بخش خصوصی ماهی می‌گرفت، ناتوان ماند. با این بحران همچنین به‌طور مشخص ثابت

شد که ابزارها یا متغیرهای علامت‌دهنده هم که در گذشته برای پیش‌بینی و نظارت بر بحران‌ها به کار می‌آمدند، شاخص‌های ضعیفی هستند؛ از این رو، برخی اقتصاددانان استدلال کردند که بحران آسیا در واقع با معیارهای رسمی اقتصاد کلان غیر قابل پیش‌بینی بوده است (Salvatore ۱۹۹۸, Furman و Sitglitz ۱۹۹۸).<sup>۱۴</sup>

دومین ویژگی بحران آسیا، چنان‌که اشاره شد، «نامتعارف» بودن آن بود. بحران تایلند تحت شرایطی ظاهر شد که این کشور از ۱۹۹۰ عملکرد اقتصادی و در مجموع عملکردی استثنایی داشت که مورد رشک بیشتر کشورهای در حال توسعه بود.<sup>۱۵</sup> تا سال ۱۹۹۶ نشانه‌هایی مشخص از تنش، یعنی کاهش اندک رشد، کسری مزمن در حساب‌جاری، افزایش بدهی‌های کوتاه‌مدت و کاهش سریع درآمدهای صادراتی ظاهر شده بود و به نظر نمی‌رسید هیچ‌یک از این علائم، بی‌جهت هشدار دهنده باشد.<sup>۱۶</sup>

در ضمن تفاوت‌های فاحشی بین محیط کلان اقتصادی تایلند و بحران‌های گذشته (مانند مکزیک در ۱۹۹۴) وجود داشت: حساب‌های مربوط به بخش دولتی شرایط مناسبی داشت؛ بدهی‌های سنگین اندک بود؛ ارزش‌گذاری بیش از حد پول، اندک بود و ذخایر بین‌المللی، وضع خوبی داشت و به تدریج در طول دهه ۹۰، افزایش یافته بود.<sup>۱۷</sup> گذشته از آن، معلوم می‌شود که اقتصادهای آسیایی با نرخ‌های بالای سرمایه‌گذاری، با مکزیک، تفاوت آشکار دارد (نگاه کنید به ۱۹۹۷ IMF).<sup>۱۸</sup>

ویژگی سوم بحران از دو ویژگی دیگر، یعنی غیر قابل پیش‌بینی بودن و ماهیت نامتعارف ماهی می‌گیرد و باز تاب آنهاست. به نظر می‌رسد که بحث و جدل در مورد این بحران، تفاهم گسترده در مورد توسعه کشورهای ارا که از آغاز دهه ۸۰ پدید آمده بود (با اصطلاح اجماع و اشنگنی) برهم زده است. این تفاهم در مورد دو هدف اقتصادی در سطح کلان و توسعه برون‌نگر بود و با تأکید بر ضرورت کاهش مداخله دولت قوام یافته بود؛ ولی با بروز نابسامانی‌های مالی در نیمه ۱۹۹۷، موج جدیدی آغاز شد تا تفاهم پشت این استراتژی را موشکافی کند و مورد بررسی دقیق قرار دهد.

تنش در سطوح گوناگون بحث و جدل در مورد بحران، آشکار بود؛ از تجزیه و تحلیل‌های متعارف در مورد ریشه‌ها<sup>۱۹</sup> تا استراتژی‌های متفاوت مدیریت بحران و اقدامات در مانی تجویز شده گوناگون؛ به گونه‌ای که این موضوع را در تجزیه و تحلیل‌ها و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌توان دید.

ظاهر بحران، اطمینان و پایبندی صندوق بین‌المللی پول را به اتخاذ سیاست‌های مرسوم، مانند ثبات در سطح کلان و حذف قوانین و مقررات دولتی برای بازگرداندن اعتماد سرمایه‌گذاران در منطقه تقویت می‌کرد؛ اما در ضمن به بحث و جدل‌هایی در مورد اقدامات شوک در مانی کوتاه‌مدت صندوق بین‌المللی پول، منجر شد؛ بوژه آن‌که منتقدان، توصیه مالی حاضر و آماده صندوق بین‌المللی پول را که ترکیبی از

ساختاری و نهادی مطرح شده توسط مدل جهانی شدن مایه گرفت و هم این چالش‌ها را مورد توجه قرار داد. این موضوع در هر دو بُعد ملی و بین‌المللی بحران آشکار بود.

در سطح داخلی، شگفت‌آور است که ترکیدن حباب مستغلات (کاهش بی‌حد و مرز قیمت مستغلات) در کشور نسبتاً کوچکی چون تایلند بتواند پدید آورنده یک بحران بین‌المللی، با آثار مصیبت‌بار برای منطقه و فراتر از آن باشد. این مسئله دستکم تا اندازه‌ای به سبب یکپارچگی شدیدی تسهیل شد که در اقتصاد تایلند بین بخش‌ها و بازارهای گوناگون در مرحله رشد سریع آن در دهه ۹۰ یاد دورانی که نظارت دولتی بر شرکت‌ها وجود نداشت، پدید آمد. در حالی که پیوندهای نزدیکی که میان بازارهای داری، اوراق بهادار و پولی تحکیم شده بود، اثر مثبتی بر شتاب رشد در چرخه اقتصادی داشت، وقوع بحران پس از آن نشان داد که این پیوندها، ضمناً حامل نیروهایی بوده‌اند که باعث آفت اقتصادی شدیدی در آینده شده‌اند. بی‌تردید، این گرایش به گونه‌ای چشمگیر از راه‌رو دشتابان سرمایه کوتاه‌مدت بین‌المللی که رشد اقتصادی تایلند را تندتر کرد، تقویت شده بود.

آن گونه که در بخش پیشین نشان داده شد، بحران تایلند یک بحران پولی یا بدهی کلاسیک نبوده است؛ هر چند نشانه‌هایی از هر یک از آنها داشته است. برای نمونه، وضع ذخیره‌های ارزی تایلند از لحاظ استانداردهای منطقه‌ای و بین‌المللی در دهه ۹۰ مناسب بوده است.<sup>۲۱</sup> ارزش‌گذاری بیش از اندازه‌ی ثبات در دوره منتهی به بحران هم، ناچیز و کم‌ارزیابی می‌شود.<sup>۲۲</sup>

تایلند پس از سال ۱۹۹۴، افزایش سریع بدهی‌های خارجی خود را با متوسط نرخ رشد سالانه ۱۸ درصد تجربه کرده بود که تا پایان سال ۱۹۹۶، کل این مقدار به ۹۰/۵ میلیارد دلار آمریکا رسید. از لحاظ معیارهای متداول و مرسوم، این وضع اصلاً هشدار دهنده و علامت خطر نبود، اما ساختار بدهی‌ها و چگونگی مصرف شدن وجوه مهم‌تر بود. برای نمونه، بیش از چهار پنجم بدهی‌ها در سال ۱۹۹۶ در بخش خصوصی متمرکز شده بود و نیمی از آنها را وام‌های کوتاه‌مدت با سررسید کمتر از یک سال تشکیل می‌داد (ارقام از بانک مرکزی تایلند). افزون بر این، بانک‌های بازرگانی، سهم عمده بدهی‌های خارجی بخش خصوصی را داشتند. به موازات دسترسی روزافزون به بازارهای مالی بین‌المللی، بدهی‌های خارجی بانک‌ها در نیمه دهه ۹۰ سخت‌تر شد کرد و از ۶۰۷ درصد کل بدهی‌های آنها در سالهای ۹۳-۱۹۹۰ به حدود ۲۵ درصد تا سال ۱۹۹۵-۹۶ رسید. رشد اقتصادی در دوره رونق املاک در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴، زمانی که بدهی‌های خارجی بخش بانکداری به ترتیب به حدود ۱۱۰ درصد و ۱۲۱ درصد رسید، شتابان بود (ارقام از بانک مرکزی تایلند).

این مسئله، احتمالاً پاشنه آشیل اقتصاد تایلند بود و در ضمن پیوند میان بازارهای بین‌المللی سرمایه (که تایلند از ۱۹۹۰ از آنها بهره‌مند شده بود) و بازار املاک در داخل کشور را که سخت‌تر و به رونق بود،

سیاست‌های مالی و پولی انقباضی برای مهار کردن تورم و جلوگیری از کاهش ارزش پول است، برای شرایط کشورهای آسیایی متاثر از بحران، به شدت ضد تورمی و نامناسب دانستند. (BV: ۱۹۹۷، Chang<sup>۲۰</sup>)

در عوض، موقعیت بانک جهانی که در کارهای معاون ارشد بعدی آن، جوزف استیگلیتز تشریح شده است، برخی از اصول حاکم بر «اجماع واشنگتنی»<sup>۲۳</sup> را زیر سؤال برد و ضرورت رسیدن به یک اجماع دیگر را با عنوان «Post-Washington» مطرح کرد.

به نظر استیگلیتز، «اجماع واشنگتنی»، مشکلات توسعه‌ای کشورهای مقروض و گرفتار تورم بالا در آمریکای لاتین را در دهه ۸۰ مورد توجه قرار می‌داد و این دغدغه خاطر‌ها با شرایط کشورهای آسیایی همخوانی نداشت؛ کشورهایی که عملکردها در خشان‌بناهای آنها (که البته تحت نظارت قرار نداشتند) در مرکز معجزه‌ای بود که منطقی‌تر متحول کرد. دولت، نقش مشاور کتی و حمایتی لازم‌بازاری می‌کرد، اما این نقش برای فراهم ساختن چارچوب نظارتی لازم‌به‌منظور جلوگیری از بحران یا مهار کردن آن، کافی نبود. برای اجرای این نقش استراتژیک، می‌بایست در مورد مرزهای اختیار و مسئولیت بین بخش خصوصی و دولتی، بسیار فراتر از آنچه در تفکر مرسوم توسعه مطرح است، تجدید نظر می‌شد.

بر خلاف اجماع واشنگتنی که اساساً بر کوچک‌شدن دولت و بخش عمومی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته تأکید دارد، اجماع بعدی از ظرفیت‌سازی و بهبود کیفیت دستگاه‌های دولتی حمایت می‌کند تا در اجرای وظایف مورد انتظار، آن‌را اثر بخش‌تر نماید. این رویکرد، همچنین در پی تغییر تأکید از اصول ماکرو (کلان) به میکرو (خرد) و از عدم نظارت به نظارت بر بخش خصوصی است. (Stiglitz ۱۹۹۸a).

هر چند دورنمای دستیابی به یک اجماع نهایی، هنوز روشن نیست، تغییرات مورد نظر «اجماع Post-Washington» اهمیت دارد. بحث و جدل‌ها در مورد بحران آسیا، ممکن است نقش‌هایی و تعیین‌کننده در دستیابی به تفاهم جدید (در صورت تحقق عینی آن) نداشته باشد؛ با این حال آشکار است که به‌عنوان سرآغاز مباحثه و تبادل نظرهای گسترده که امکان تغییر واقعی دیدمان (پارادایم) را در تفکر سنتی توسعه‌پدید می‌آورد، مؤثر و کارساز بوده است.

## درس‌هایی از بحران

کشورهای آسیایی، در اواخر سال ۱۹۹۷ شاهد یک چرخش چشمگیر، از اوج خیره‌کننده موفقیت و کامیابی تازرفای بحران و بی‌ثباتی در وضع خود بودند. از این رو، در ادامه مقاله، به پدیده‌های برخاسته از این بحران و پیامدهای احتمالی آن برای تفکر و سیاست‌گذاری توسعه در آینده اشاره و پیوند این درس‌ها با اقتصاد کشورهای منطقه خاور میانه بررسی خواهد شد.

درس نخست آن است که بحران آسیا هم از پاره‌ای چالش‌های



آشکار کرد. هدایت مبالغه‌ناگفت، عمدتاً از محل وام‌های خارجی کوتاه‌مدت، به بازار املاک در داخل، به نوسان و افزایش قیمت‌ها که بالقوه عاملی بی‌ثبات کننده بود، کمک کرد؛ به آن سبب که قیمت‌های روبه افزایش املاک، ترازنامه بانک‌ها را در بخش ساختمان متورم کرد؛ از این رو، در سلامت مالی آنها مبالغه‌شده موقعیت اعتباری آنها را در میان سرمایه‌گذاران بین‌المللی که مشتاق بودند به بازارهای تازه پدیدآمده وام بدهند، بالا برد. سرانجام، زمانی که حساب‌مستغلات ترکیب سیستم ثابت نرخ ارز را هاشد، شگفت‌آور نبود که بانک‌های دارای بدهی‌های ارزی و آنهایی که پروژه‌های بخش ساختمان را تأمین مالی کرده بودند، در میان کسانی بودند که به بدترین وجه تحت تأثیر قرار گرفتند. معکوس شدن ناگهانی جریان سرمایه کوتاه‌مدت بین‌المللی، پس از آن بحران راه‌دو شکل تشدید کرد: به سقوط قیمت املاک کمک کرد و کاهش ارزش پول را سرعت بخشید. در هر دو مورد، قدرت بانک‌ها در بازپرداخت بدهی‌ها به مخاطره افتاد، زیرا اگر رفتاری آنها دو برابر شده بود: از یک سو قیمت‌های هاسقوط کرده بود و از سوی دیگر، بار بدهی آنها روبه افزایش بود.<sup>۲۴</sup>

مجموع این مسایل، ویژگی‌های کلیدی تجربه جهانی شدن در تایلند، یعنی شدت ادغام در اقتصاد جهانی و پیوند بین اقتصاد بین‌المللی و داخلی از یک سو و ارتباط بخش‌های گوناگون اقتصاد داخلی از سوی دیگر را نشان می‌داد.

درس دوم به نحوه برداشت از ریشه‌های بحران مربوط می‌شود. از زمانی که بحث در مورد بحران آسیا شکل گرفت، نظرات دقیقاً به دو دسته تقسیم می‌شد: نخست، نظر کسانی که می‌پنداشتند بحران از نارسایی‌های بازار بین‌المللی مایه می‌گیرد و دوم، نظر آنان که بحران را فقط ناشی از ضعف‌های نهادی و ساختاری اقتصادهای آسیایی می‌دانستند (برای نمونه نگاه کنید به Chang ۱۹۹۸ و دیگران). در مجموع، دیدگاه دوم چیره بود و بیشتر طرفداران «اجماع و اشتگتنی» را در بر می‌گرفت که تقصیر را مستقیماً به عوامل داخلی چون نظارت غیرشفاف بر شرکت‌های سیاست‌های همراه کننده دولت‌ها در آسیا نسبت می‌دادند.<sup>۲۵</sup> شکل افراطی این دیدگاه تا آنجا پیش رفته است که توصیه می‌کنند ویژگی‌های سرمایه‌داری آسیایی [که «سرمایه‌داری مبتنی بر روابط» (crony capitalism) نامیده می‌شود] عامل ایجاد بحران است [نگاه کنید به Wade ۱۹۹۸ و Johnson ۱۹۹۸]. در انتقاد از این تئوری، Change و دیگران (۱۹۹۸) لحن «شرق‌گرایانه» آن را مورد پرسش قرار می‌دهند.

تأکید یکجانبه بر ریشه‌های داخلی بحران، با توجه به اهمیتی که جهانی شدن و فرصت‌های خارجی به عنوان عوامل توجیه‌کننده معجزه‌های آسیا در گذشته داشته‌اند، نه تنها ساده‌انگارانه بلکه شگفت‌آور است.

آن گونه که استیگلیتز به درستی استدلال می‌کند «سیاری از منتقدان که در مقصود دانستن یکجانبه‌دولت‌ها در منطقه از هم‌پیشی

می‌گیرند، فراموش می‌کنند که هر وام نه تنها یک وام گیرنده، بلکه یک وام دهنده نیز دارد» (۱۹۹۸b). این موضوع، پرسش مهمی در مورد چگونگی نظارت بین‌المللی بر سرمایه‌داری حوزه نسبتاً مشکلی که تاکنون راه‌حل‌های حاضر و آماده‌اندکی داشته است مطرح می‌کند. اقتصاد بین‌المللی، تنها حوزه‌ای است که هنوز توسط یک نهاد یادستگاه ناظر تحت نظارت در نیامده است؛ با این حال، از لحاظ اندازه و پیچیدگی به رشد خود ادامه می‌دهد. در این شرایط، بحران آسیا، بار دیگر ضرورت مصون ماندن در برابر تخصیص‌های نامناسب منابع در ابعاد بین‌المللی و وجود سازوکارهایی برای جلوگیری از بی‌ثباتی بین‌المللی را خاطر نشان می‌سازد.

درس سوم بحران به سرعت «انتشار آثار فلاکت‌بار» و ماهیت منطقه‌ای بحران مربوط می‌شود. به رغم درجه‌های گوناگون شدت بحران در کشورها، سرعت گسترش بحران، بازتاب یکپارچه‌گی منطقه‌ای بود که در گذر سال‌ها در آسیا تقویت شده بود. می‌توان استدلال کرد که موفقیت اقتصادهای آسیایی بیشتر معلول این واقعیت بود که مانند اروپا «پیوندهای نزدیک اقتصادی و منطقه‌ای داشتند تا اینکه از یک مدل آسیایی مشترک بهره گرفته باشند» (اکونومیست، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۷: ۱۵). شاید به همین سبب شگفت‌آور نیست که این ویژگی مشترک (منطقه‌گرایی) در زمان پدید آمدن بحران نیز مانند مرحله‌شدن پیشرفت این کشورها، به عنوان ویژگی برجسته «مدل آسیایی» مطرح شده است.<sup>۲۶</sup>

با وجود این، به رغم پیوندهای منطقه‌ای نیرومند، این اقتصادها از سازوکارهای مشترک کافی در برابر بحران‌های اثرگذار بر کل منطقه و از آمادگی مناسب برای مدیریت مؤثر آنها برخوردار نبودند. چنین سازوکارهایی می‌توانست هم در جلوگیری و هم در مدیریت بحران به آنها کمک کند. مثلاً در مراحل اولیه بحران، اشتیاق فزاینده‌ای در داخل کشورها برای برپایی یک «صندوق پولی آسیایی» وجود داشت که می‌توانست با بهره‌گیری از امکانات ژاین قدرت گیر دو نقش مثبتی در تثبیت نوسانهای پولی در منطقه بازی کند. آمریکا که نمی‌خواست رقیبی منطقه‌ای برای صندوق بین‌المللی پول بیاورد، با مخالفت خود پروژه را در مرحله آغازین آن متوقف و به گفته «آمنوی ویراوان» معاون سابق نخست‌وزیر و وزیر دارایی تایلند، «در نطفه خفه کرد» (۱۹۹۸).

درس چهارم به ماهیت برخورد جهانی شدن و آثار اجتماعی آن بر می‌گردد. در بحث‌های مربوط به آثار و پیامدهای جهانی شدن، تاکنون بر تأثیر تجارت بر بخش‌ها، مناطق و اقشار اجتماعی خاص تأکید و جنبه‌های اجتماعی آثار آن نادیده گرفته شده است.<sup>۲۷</sup> بحران آسیا، این نگرانی را با ترمز کز بر مخاطرات جهانی شدن برای گروه‌های آسیب‌پذیر، حتی در کشورهای مرفه و پیشرفته، بیشتر مطرح کرده است.

بحران، به سبب شدت و گستردگی اش، ضرورت پوشش ایمنی کارساز (تأمین اجتماعی) و سازوکارهای مؤثر در زمینه بیمه اجتماعی

در سطح منطقه است.

● دقیقاً همان گونه که نقش دولت در مرحله موفقیت کشورهای آسیایی، حیاتی بوده، اهمیت آن در طول دوره بحران، بویژه در کاستن از هزینه‌های اجتماعی و ایفای نقش پیشگام در به حرکت در آوردن دوباره اقتصاد این کشورها نمی تواند دست کم گرفته شود.

● در مجموع، این تجربه باید به دیدگاه واقع‌گرایانه‌تر در مورد هزینه‌ها و منافع جهانی شدن، به عنوان استراتژی کشورهای در حال توسعه در آینده، بینجامد.

در این بخش از مقاله با بهره‌گیری از درس‌هایی که مطرح شد و نیز درس‌های دیگر از آسیا، به منطقه MENA پرداخته خواهد شد.

### منطقه MENA پس از بحران آسیا

تأثیر فوری تحولات آسیا بر منطقه MENA، محدود بود و تأثیر تجاری آن نیز اساساً، به کاهش تقاضا برای واردات نفت محدود می‌شد (آسیا، شامل ژاپن، ۵۷ درصد صادرات معدنی خاور میانه را در ۱۹۹۶ به خود اختصاص داد. UNCTAD ۱۹۹۸: ۲۹). و این کاهش چندماه طول کشید تا صورت گیرد. اما بحران تأثیر مالی فوری یا کوتاه‌مدت بر منطقه نداشت. در اوج بی‌ثباتی بازار در اواخر اکتبر ۱۹۹۷، فقط بازار سهام ترکیه به‌ظاهر اندکی تحت تأثیر قرار گرفت که نشان‌دهنده جدافتادگی چشمگیر منطقه MENA از بازارهای جهانی بود؛<sup>۳۰</sup> هر چند در اوج ناپسمانی مالی، انزوای توانست موهبتی برای اقتصادهای منطقه باشد و به‌رغم فقدان آشکار از تباطؤ مستقیم، آن‌گونه که در ادامه مقاله استدلال خواهد شد، درس‌های بحران آسیا، برای جهت‌گیری توسعه منطقه MENA در آینده، کارساز افتد. در این زمینه، به‌طور مشخص باید به سه نکته اشاره شود:

الف- توانایی بهره‌گیری مؤثرتر از منابع خارجی، در شرایط جهانی شدن ب- شناخت بویابی و یکپارچگی منطقه ج- دگرگونی نقش دولت

درس نخست برای کشورهای منطقه MENA پس از بحران آسیا، این است که جهانی شدن «نوشدارو» نیست و پیامدهای آن را می‌باید بر پایه توانایی هر کشور در ایجاد توازن دقیق میان فرصت‌های موجود و ریسک‌هایی که پیش‌رو دارد، سنجید و ارزیابی کرد. به‌عنوان مثال، افزایش ناگهانی منابع خارجی بر اثر آزادسازی، به‌همان اندازه که برای رشد اقتصادی فرصت‌پذیری آورد، می‌تواند مایه بحران و بی‌ثباتی باشد. تجربه تایلند، این نکته را ثابت کرد. به‌همین ترتیب، بحران مکزیک در ۱۹۹۴ از بطن شرایطی فوران کرد که جریان عظیم سرمایه خارجی، زمینه‌های گسترده مصرف‌گرایی را دامن زده بود. نتیجه، افزایش شدید بدهی‌های خارجی و کابوس ناتوانی در پرداخت بدهی‌های سنگین بود. در ایران نیز پس از پایان جنگ با عراق وضع مشابهی پیش آمد. انگیزه بازسازی پس از جنگ و آزادسازی واردات پس از آن به‌ولخرجی و خریدهای گسترده از بازارهای خارجی و نیز

را صرف نظر از اینکه تجربه بزرگ کشور از جهانی شدن تا چه اندازه می‌تواند موفق باشد، برجسته کرده است. بحران مالی و پیامدهای آن از لحاظ کاهش شدید فعالیت‌های اقتصادی، سخت‌به‌اقتصاداندوزی، تایلند، کره جنوبی و تا اندازه کمتری مالزی ضربه زد. این کشورها شاهد افزایش بیکاری، بالارفتن هزینه‌های خوراک، تعطیل شدن گسترده کسب و کارها و مشقت‌های اجتماعی حادث شدند.

با توجه به سیستم‌های امنیت اجتماعی و رفاهی نارسای دولت‌های آسیایی،<sup>۳۱</sup> اقدام قاطع و هماهنگ بین‌المللی برای کاستن از آثار زیانبار بحران از دید رفاهی و کمک به جلوگیری از ریاضت‌کشی غیر ضروری و ناپسمانی اجتماعی در کشورهایی که بیشترین تأثیر از بحران می‌پذیرفتند، لازم بود.

و پسین درس آن است که اُفت و خیزهای اقتصادی کشورهای آسیایی به‌بازنگری در مورد ایجاد توازن بین منافع و زیانهای جهانی شدن انجامیده است. حاصل این ارزیابی مجدد، به احتمال زیاد، توجیه معقولانه‌تر این منافع و زیانهاست.

تا آنجا که به دیگر بخش‌ها و مناطق جهان (از جمله منطقه MENA) مربوط می‌شود، شاید پیام اصلی بحران آن است که هزینه‌های جهانی شدن تاکنون کمتر از آنچه بوده، بر آورده شده و این به‌دیدگاهی بی‌جهت خوش‌بینانه انجامیده است. ولی اگر موفقیت‌های آسیای شرقی در این خوش‌باوری در گذشته تأثیر داشته است، بحران مالی اخیر هم می‌تواند به ترمیم چشم‌اندازی متوازن‌تر از خالص منافع احتمالی جهانی شدن کمک کند.

به نظر می‌رسد، حتی با نادیده گرفتن نتیجه بحران آسیا، بر داشته‌ها از جهانی شدن تغییر کرده باشد. کشورهای در حال توسعه در بر خورد با اصلاحات برون‌نگر، بویژه در ارتباط با آزادسازی حساب‌های سرمایه‌ای خود، احتیاط بیشتری خواهند کرد. آنها می‌خواهند بسته «آزادسازی» را برای شناخت محتوای آن (و نه فقط به سبب وعده و وعیدهای آن) به دقت بررسی کنند. مؤسسه‌های جهان توسعه یافته (بخش‌های دولتی و خصوصی) نیز به سهم خود به‌یک اندازه، در تعیین اینکه «معجزه» بعدی کج‌راخ خواهد داد، بیشتر آینده‌نگر خواهند بود؛ از این رو، واقع‌گرایی بیشتر در مورد جهانی شدن و وعده و وعیدهای آن می‌تواند نتیجه کلی این بحران باشد.

جمع‌بندی این بخش مقاله در مورد پنج درس عمده از بحران آسیا چنین است:

● بحران ویژگی‌های ذاتی و تناقض‌های موجود در تجربه جهانی شدن را بازتاب می‌دهد.

● علت بحران نمی‌تواند فقط به نقاط ضعف «داخلی» کشورهای آسیایی محدود شود، بلکه معماری بین‌المللی نیز می‌بایست در کانون توجه قرار گیرد.

● بحران دارای ویژگی‌های منطقه‌ای نیست و مندی است که نشان‌دهنده ضرورت جلوگیری از بحران و اتخاذ استراتژی‌های مدیریت آن

افزایش بدهی‌های خارجی انجامید؛ بدهی‌هایی که بیشتر آنها وام‌های کوتاه‌مدت بود.<sup>۳۱</sup> در همه این موارد، باز کردن دروازه‌های اقتصاد به‌روی جهان خارج همراه با ریسک‌های شدید ناشی از شوک‌ها و نابسامانی فزایندهٔ اوضاع اقتصادی در سطح کلان بود. با این حال، نبود سازوکارهای کافی برای نظارت بر جریان ورود سرمایه و نیز چگونگی بهره‌گیری از وام‌های خارجی محسوس بود.

این نکته می‌تواند درست باشد که آزادسازی، از راه پایین آوردن قیمت واردات، مصرف را تشویق می‌کند و پس انداز داخلی را کاهش می‌دهد (Gavin ۱۹۹۷: ۱۷۳) و دیگران؛ اما تجربه آسیای شرقی نشان داده است که حتی وقتی منابع خارجی اضافی به سوی سرمایه‌گذاری (و نه مصرف) هدایت می‌شود، نوع و کیفیت چنین سرمایه‌گذاری‌هایی برای تداوم اساسی ورود سرمایه، اهمیت بسیار دارد. (به بحث پیشین در مورد صعود و سقوط قیمت مستغلات بر اثر ورود سرمایه خارجی در تایلند توجه شود).

درس دوم این است که بیشترین بهره‌داری از تجربه جهانی شدن، آنگاه ممکن است که کشورهای منطقه MENA روابط اقتصادی درون منطقه‌ای را افزایش دهند؛ اما اکنون، یکپارچگی درون منطقه‌ای کشورهای منطقه MENA، اندک و عمدتاً ناظر و محدود به تغییرات قیمت نفت است. دلایل بسیار مبین این نکته است که همکاری روزافزون کشورهای منطقه MENA با مناطق دیگر، از جمله برای پدید آوردن اتحادیه اقتصادی نیرومندتر بین کشورهای منطقه، مکمل تجربه جهانی شدن آنها خواهد بود.

نخستین دلیل، آن است که یکپارچگی منطقه‌ای محدود در واقع می‌تواند نتایج جهانی شدن را در منطقه MENA بدتر کند و این مسئله را ابتکار مدیریتانه‌ای اتحادیه اروپا به‌روشنی آشکار ساخته است. در نبود یکپارچگی مناسب بین کشورهای منطقه MENA، ابتکار تجارت آزاد، خطر «منحصر شدن» تجارت منطقه با اتحادیه اروپا به دنبال دارد و می‌تواند سیستمی مانند چرخ‌های دوچرخه ایجاد کند که اتحادیه اروپا نقش تویی چرخ و هر یک از کشورهای حوزه مدیریتانه نقش پره‌های آن را بازی کند (ERF ۱۹۹۸: ۷۳). یعنی، این مسئله، می‌تواند آثار زیانباری بر توانایی منطقه برای جلب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشته باشد و چه بسا سرمایه‌گذار بهار ایه سوی اتحادیه اروپا هدایت کند.<sup>۳۲</sup>

دلیل دوم ضرورت یکپارچگی منطقه‌ای، مربوط به ریسک‌های جهانی شدن است و آن گونه که پیش از این گفته شد از تجربه آسیای شرقی می‌گیرد. زیرا، موفقیت‌های آسیای شرقی و سپس بحران این کشورها، به سبب ویژگی‌های منطقه‌ای و بیوندهای موجود بین اقتصاد این کشورها بر جسته شد. بحران به گونه مشخص، امکان آسیب دیدن و تأثیر پذیری از اختلالات منطقه‌ای، و در نتیجه ضرورت ایجاد مصونیت کافی در برابر این شوک‌ها را مطرح کرد. در جهانی که هر چه بیشتر میان بلوک‌های تجاری اروپولی،

اتحادیه‌های اقتصادی و مناطق سرمایه‌گذاری گوناگون تقسیم می‌شود، کشورهای منطقه MENA نیز ناگزیر خواهند بود مزایای راه‌اندازی سازوکارهای همکاری مشابه میان خود را به‌عنوان یک روش کاهش ریسک‌های جهانی شدن، مورد توجه قرار دهند. برای مثال، به موازات آزادسازی حساب‌های سرمایه‌ای و افزایش ریسک‌های ناشی از بی‌ثباتی پولی و بازار بورس، یک مرجع صلاحیت‌دار پولی یا صندوق تثبیت پولی در منطقه برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های پولی و ارزی در آینده در خاور میانه‌ای که بیشتر یکپارچه شده باشد، ضروری است.<sup>۳۳</sup> آخرین دلیل برای توجیه همکاری و هماهنگی منطقه‌ای، همانا روند فزایندهٔ تحریک جهانی سرمایه بین دولت‌ها و چالش‌های آن برای هر یک از کشورهای درگیر است. در منطقه‌ای که بازارهای جغرافیایی آن به هم نزدیک است، ممکن است شرکت‌هایی که توانایی تحریک فزاینده دارند، به ارائه قیمت‌های رقابتی بپردازند (Rodrik ۱۹۹۷: ۸۱-۲). کاهش این ریسک، برای همه کشورهای میزبان، آثار خارجی مثبت دارد و بر داختن به آن، در گرو همکاری در زمینه‌هایی چون تبادل منطقه‌ای اطلاعات توسط مقامات مالیاتی و قرار دادهای همکاری مشترک برای کاهش فرار مالیاتی از راه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است.

سومین درس بحران آسیا برای منطقه MENA این است که گرچه تأکید بر ثبات اقتصاد کلان و در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی «مناسب» ضروری است، ولی بعید است که برای رشد پایدار در درازمدت کافی باشد. این موضوع به نوبه خود، پرسشهای مهم تازه‌ای در مورد نقش دولت در اقتصاد، بویژه در فضای جهانی، مطرح می‌کند.

چنان که در بخش پیشین مقاله گفته شد، برای سالهای متمادی، تأکید اجماع و اشنگتنی بر کاهش کمی نقش دولت در اقتصاد بوده است. با این حال، بحران آسیا و اجماع «Post-Washington» پرسشهای مهم جدیدی در مورد چگونگی (و نه فقط اندازه) مداخله دولت، مطرح کرده است؛ پرسشهایی در مورد توانایی دولت برای مداخله در حوزه‌های حساس و حیاتی اقتصاد مانند ایجاد مزیت‌های رقابتی بویژه بهره‌گیری از آنها، گزینش و ارتقای پرندگان، تدارک چارچوب نظارتی مناسب، نظارت بر چگونگی بهره‌گیری از منابع داخلی و خارجی و توانایی پیشگیری از بحران‌ها و نیز مدیریت آنها.

بحران آسیا، گواهی بر ناکافی بودن بحث سنتی «دولت در برابر بازار» در اقتصاد توسعه است. تأکید متعصبانه بر کوچک‌سازی بخش دولتی، اهمیت نوع و کیفیت مداخله دولت در اقتصاد و نیز توانایی‌اش در پرداختن به فرصت‌ها و مخاطرات جهانی شدن را نادیده می‌گیرد. بحران آسیا ثابت کرد که حتی در صورت کارایی بازارها، امکان عدم تخصیص بهینه منابع وجود دارد. بخش خصوصی، حتی هنگامی که در محیط‌های اقتصادی کلان با ثبات و مبتنی بر کارکرد مناسب بازار فعالیت می‌کند، مستعد است که تصمیمات «نا درست» بگیرد و اقتصاد را به سرانگشتی تنیدی ثباتی و بحران بکشانند. خلاصه آنکه، نمی‌توان

کمک کند، امید است که کشورهای منطقه MENA بتوانند از این درس‌ها بهره‌گیرند.

## یادداشت‌ها

\* Middle East and North Africa

۱. اثر بنیادی بانک جهانی در سال ۱۹۹۳، نمونه‌ی بارزی است از ادبیات تفصیلی در بررسی الگوی توسعه در کشورهای شرق آسیا در سالهای اخیر (World Bank, ۱۹۹۳). Krueger (۱۹۹۵) کار کرد اقتصادی برتر کشورهای آسیای شرقی را معلول به کارگیری سیاست‌های کلان اقتصادی برون‌نگر می‌داند. برخی دیگر، از جمله Birdsall و دیگران (۱۹۹۷) و Page (۱۹۹۷) کسب‌برد تجسری‌های موفقیت‌آمیز کشورهای آسیایی را برای کشورهای آمریکای لاتین مورد توجه قرار داده‌اند و در مورد نتایج به کارگیری این تجربه‌ها بحث پرداخته‌اند. در مورد ادبیات مشابه برای منطقه خاور میانه و آفریقای شمالی نگاه کنید به Gagnés و Naya (۱۹۹۷).

۲. برای نمونه، این بلور نبود که یک کشور به سبب نداشتن منابع طبیعی مناسب، موقعیت جغرافیایی دور و ویرت یا تمرکز بر محصولات مشخص، فقیر شود. برعکس، حالا «کشورهای توانمند با بهره‌گیری از سیاست‌های مناسب، بین ثروت‌مندان یا فقیر ماندن، یکی را برگزینند. (World Bank ۱۹۹۵: ۱).

۳. علت افزایش امید به موفقیت آن است که اکنون «هر کشوری با منابع انسانی پیشرفته» می‌تواند از راه رقابت در زمینه تکنولوژی فرایند، گزینش روش‌های مدیریت بهتر و نیز یابین نگاه داشتن دستمزدها به موقعیت‌بهتری در بازارهای بین‌المللی دست یابد (Handoussa ۱۹۹۷: ۴).

۴. بر اساس ارزیابی بانک جهانی، سوریه و مصر در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ در زمره ۲۰ کشوری بودند که بالاترین نرخهای رشد را داشتند. (World Bank ۱۹۹۵: ۳). در رأس این فهرست، بوتسوانا و سپس کشورهای آسیایی بارشد بالا (تاوان، اندونزی، هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی) قرار داشتند.

۵. این مقایسه کشورهای آمریکای لاتین و حتی کشورهای آفریقایی جنوب صحرا را که فعالیت‌های اقتصادی‌شان در دهه ۸۰ دستخوش کسادهای جدی شده بود، در بر می‌گیرد. با سقوط بهای نفت در سال ۱۹۸۶، تقریباً همه صادرکنندگان نفت به سبب نرخ‌های رشد منفی در سال ۱۹۸۷-۵ درصد (لیبی، عمان و ایران) تا بین ۶-۱۰ درصد (بحرین، عربستان سعودی و کویت) بر اساس اطلاعات بانک جهانی (از زبان دیدند).

۶. حتی اگر سقوط بهای نفت در ۱۹۷۷-۹۸ را نادیده بگیریم، قدرت برابری واقعی یک بشکه نفت (در برابر واردات کالاهای صنعتی منطقه MENA) از کشورهای صنعتی اندک‌تری می‌شود. در دهه ۹۰ نسبت به دهه ۷۰ پایین تر بوده است.

۷. Riordan و دیگران به این نتیجه رسیده‌اند که بی‌ثباتی قدرت برابری واقعی بین‌المللی صادرات منطقه MENA، دو برابر دیگر کشورهای در حال توسعه و تقریباً چهار برابر کشورهای صنعتی است. به علاوه، این بی‌ثباتی برای صادرکنندگان نفتی، سه برابر صادرکنندگان غیر نفتی برآورد شده است (۱۹۹۸: ۲۱).

\* EU - Mediterranean Initiative: بر اساس این طرح، قرار است که ۲۲ کشور واقع در کرانه‌های مدیترانه تا سال ۲۰۱۰ با اتحادیه اروپا یک منطقه آزاد تجاری برای تجارت کالاهای صنعتی تشکیل دهند. تونس نخستین کشور امضاکننده این قرارداد بود و از اول ژوئیه ۱۹۹۶ قرارداد مشترک این کشور با اروپا به

همه‌ی بیماری‌های اقتصادی را به حساب ضعف‌های ذاتی بخش دولتی گذاشت. برعکس، یک دولت و نهادهای با قابلیت و کارآبه خوبی می‌توانند تضمین کنند که پیگیری منافع خصوصی در این زمان، سرآغاز آسیب دیدن منافع عمومی در آینده نخواهد بود.

تحقق این هدف‌ها به نوبه خود نیازمند تقویت نقش و بهبود کیفیت دولت‌ها در منطقه MENA است و این در واقع، روایتی است متفاوت با آنچه تا چندی پیش مورد قبول فهم متعارف اقتصادی بود و بحران آسیا به این درک و دریافت تازه کمک کرده است.

## نتیجه‌گیری

در این مقاله استدلال شد که موفقیت‌های آسیای شرقی در گذشته دیدگاهی خوشبینانه در مورد توسعه پدید آورده که بر پیوند سیاست‌ها و کارکردهای توسعه‌ای «مناسب» تأکید داشته است. البته، کامیابی‌ها و پیشرفت‌های آسیا چشمگیر بوده است، اما این امیدواری که دیگر کشورهای فقط با سیاست‌هایی که اکنون اتخاذ می‌کنند، خواهند توانست بین فقیر ماندن یا پیشرفت، یکی را برگزینند، با توجه به «درس‌های بحران آسیا»، تردیدآمیز است. حتی چنانچه منافع متصور از جهانی شدن را (که این مقاله به آنها نیز داخسته است) بپذیریم، روشن است که تا چندی پیش به هزینه‌های بالقوه جهانی شدن چندان بهاداده نمی‌شده است. بحران آسیا، برخی مسائل بکر و تازه را مطرح و توجه ما را به مخاطرات جدید بر خاسته از سیاست‌های برون‌نگر جلب کرده است؛ خطرهایی که گستردگی و اهمیت آنها هنوز به درستی ارزیابی نشده است (مانند مخاطرات آزادسازی حساب سرمایه بر اثر یکپارچگی شدید بازارهای دارایی، اوراق بهادار و پولی در سطح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی).

تاجایی که به منطقه MENA مربوط می‌شود، سه درس اساسی از بحران آسیا گرفته شد: نخست باید مخاطرات جهانی شدن به دقت در برابر وعده‌های آن سنجیده شود. دوم، احتمالاً مخاطرات برای هر یک از کشورهای به تنهایی تشدید می‌شود؛ در عوض اقداماتی چون همکاری و یکپارچگی منطقه‌ای می‌تواند به آمادگی بهتر آنها کمک کند تا از منافع بازارهای جهانی بهره‌گیرند. سوم اینکه، دولت‌ها چه برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و چه برای رویارویی با مخاطرات احتمالی جهانی شدن، نیازمند کسب قابلیت‌ها و افزایش توانایی‌هایشان (نه تضعیف آنها) در مدیریت بحران هستند.

باید افزود که شاید اثر مثبت بحران آسیا، سهم آن در پایان دادن به دوران اعتماد بی‌چون و چرایه سیاست‌های باز باشد. هر چند تجربه بحران آسیا، جهت‌گیری برون‌نگر انفی نمی‌کند، اما تا کنون در راه دستیابی به پیشرفت و رفاه، مخاطرات و چالش‌های کم بهاداده شده‌اند که در کنار تجربه جهانی شدن مطرح می‌شود، برجسته کرده است؛ لذا، این موضوع می‌تواند به برقراری تعادل نسبی بین ادعاهای موافق و مخالف در مورد امکان تحقق هدف‌ها از راه اتخاذ چنین سیاست‌هایی در عمل

اجرا در آمد. گذشته از همکاری اقتصادی و مالی، این طرح همکاری های سیاسی-امنیتی و نیز اجتماعی و فرهنگی را در بر می گیرد و نمونه بارزی از قرار دادهای چندجانبه برای ادغام بازارهای منطقه ای است.

۸. Diwan و دیگران (۱۹۹۸) با توجه به تأثیر اجرایی دورار و گونه و گسترش اتحادیه اروپا به شرق و نیز با اشاره به اینکه این اقدامات، احتمالاً به زیان رفاه منطقه MENA است، استدلال می کنند که اصلاحات برای انعطاف پذیر کردن اقتصاد آنها و دستیابی شان به بازارهای خارجی به جای بازارهای از دست رفته داخلی، ضروری است.

۹. کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی در MENA فقط ۵۸ درصد پیش از کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جزیره کوچک برمودا بوده که اندکی بیش از ۶۰ هزار نفر جمعیت دارد.

۱۰. در برخی کشورهای خاورمیانه بازار بورس وجود ندارد و بازارهای کشورهای دیگر نیز از لحاظ استانداردهای بین المللی کوچک هستند. گسترده ترین بازارهای سرمایه منطقه اترکیه، اردن، مصر، مراکش، ایران و تونس دارند و بازارهای چهار کشور اول، فعال ترین بازارها هستند. (۱۹۹۵: ۲۲۲-۲۵) (El-Erian, Kumar)

\* با مشاهده نمودار روشن می شود که عملکرد شاخص باز بودن در کشورهای عضو منطقه MENA گذشته از تغییرات آن، بالاتر از دیگر مناطق بوده است. این موضوع نشان دهنده آن است که برخلاف دیدگاههای مرسوم برون نگر که عملکرد این شاخص را گواهی بر میزان ارتباط بیشتر با دنیای خارج و توجیه کننده عملکرد در شد بالا در کشورهای آسیای شرقی می دانند، اقتصاد کشورهای عضو منطقه MENA بسته نبوده است و نمی تواند بیانگر رشد اقتصادی پایین آنها باشد.

۱۱. به نوشته روزنامه گاردین «آغاز بحرانی که در نظام مالی جهانی امواج تکان دهنده پدید آورد، بیش از حد آرام بود (۳۰ مارس ۱۹۹۸). این امواج گسترده هم مؤسسه های بخش خصوصی را که با آسیا سرو کار داشتند هم مؤسسه های چندجانبه چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را در بر گرفت. در گزارش تحقیقی مورگان استانی در مورد سرمایه گذاری در سال ۱۹۹۶ آمده بود:

«بسیاری از مشکلاتی که اکنون در بازار تایلند پیش آمده، در ماههای آینده از میان خواهد رفت و در سال آینده به عملکرد بالقوه ایرومندتری منجر خواهد شد» (روزنامه بانکوک پست، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۷). صندوق بین المللی پول هم با سروری بر گذشته، آشکارا پذیرفت که کارشناسان آن صندوق در پیش بینی بحرانی موفق نبوده اند و این مسئله به خوش بینی بیش از اندازه در پیش بینی های پایه ای آنها برای سال ۱۹۹۷ منجر شده است (IMF ۱۹۹۷: ۴۰).

۱۲. اعتبار تحلیل های Krugman در تردید شدیدی نسبت به پایداری معجزه آسیا در چند سال پیش از بحران است (۱۹۹۴). اما او می گوید: «حتی پدینان... انتظار کاهش اندک را داشتند و ما می بیند اشتیم که کاهش رشد در بلندمدت و به تدریج صورت خواهد گرفت» (Krugman ۱۹۹۸a: ۱).

در گزارش توسعه و تجارت انکاد در سال ۱۹۹۶ نیز با توجه به مشکلات فرآوری پنج کشور تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی (پنج ببر آسیا که به دنبال چهار ببر نخستین، کارکرد موفقیت آمیز داشتند)، تأکید شده بود که حفظ و تدوام رقابت پذیری در کالاهای صنعتی کار بر به سبب ورود به بازار تولید کنندگانی که با هزینه اندک تولید می کنند، دشوار تر شده است (UNCTAD ۱۹۹۶). با این برداشت، در این گزارش بر ضرورت تغییر سیاست های توسعه صنعتی تأکید شده و از احتمال وقوع بحران مالی سخنی به میان نیامده است.

۱۳. در سپتامبر ۱۹۹۷، چند ماه پس از شناور شدن پول تایلند و گسترش بحران به دیگر کشورهای عضو آسه آن (اندونزی، فیلیپین و مالزی)، جیمز ولفن زون، رئیس بانک جهانی، بحران تایلند را یک «وقفه موقت» توصیف کرد، زیرا قرار نبود «توسعه آسیا در آینده متوقف کند» (گزارش شده در روزنامه بانکوک پست، ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۷).

۱۴. این شاخص های بیشتر مجموعه ای از شاخص های «شالوده های» اقتصاد کلان بود که ریشه در دلمشغولی های «اجماع و اشتگنی» در ارتباط با مدیریت و ثبات اقتصادی در سطح کلان داشت، از جمله: کسری بودجه دولت و حساب جاری، تورم، بدهی ها و در صد پوشش بدهیها، ذخایر ارزی و غیره [برای آگاهی از بحث تفصیلی در مورد این متغیرها، نگاه کنید به (Salvatore ۱۹۹۸)].

۱۵. بیشتر اقتصاددانان، عملکرد اقتصادی تایلند در سالهای پیش از بحران «قوی» دانسته اند؛ زیرا، متوسط نرخ رشد واقعی سالانه این کشور در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۶ حدود ۸/۶ درصد بر آورد می شد. مازاد مالی اش نیز مناسب و وزیر ۳ درصد و نیز نرخ تورم در این کشور، در همان مدت، حدود ۵ درصد بود. همچنین به نظر می رسد که نسبت پس انداز داخلی اش (به تولید داخلی) بیش از یک سوم و نسبت پرداخت بدهی های خارجی تا (به صادرات) ۴/۵ درصد باشد که هیچ یک جای برای نگرانی نمی گذاشت.

۱۶. گرچه نرخ رشد ۶/۴ درصد در سال ۱۹۹۶، پایین ترین نرخ رشد تایلند در دهه ۹۰ و برای نخستین بار در سالهای اخیر، پایین تر از ۸ درصد بود، اما از لحاظ استانداردهای بین المللی، هنوز رقمی مناسب و افزون تر از نرخ های رشد کشورهای ژاپن، هنگ کنگ و تایوان بود. به همین ترتیب، نسبت کسری حساب جاری تایلند به تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۵، از مالزی پایین تر بود (۸ درصد در برابر ۱۰ درصد، IMF ۱۹۹۷: ۵۰) و اصلاً پدیده تازه ای نبود. در واقع، این نسبت در سال ۱۹۹۰ به اوج، یعنی به ۸/۳ درصد رسید؛ سپس در ۱۹۹۳ به ۵ درصد کاهش یافت و در سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ به ترتیب به ۸ و ۷/۹ درصد برگشت (ارقام از بانک مرکزی تایلند).

۱۷. فقط یک پنجم کل بدهی های خارجی ر بدهی های دولت در بر می گرفت که بخش ناچیزی از آن هم بدهی های دولتی کو تاه مدت بود. پول، تقریباً ۱۵ درصد بیشتر ارزش گذاری شده بود (این رقم برای مکزیک ۳۰ درصد بود) و ذخایر خارجی را برای دوره ۱۹۹۰-۱۹۹۶ به طور متوسط بیش از ۲۶/۵ میلیارد دلار در سال بر آورد کرده بودند (ارقام از بانک مرکزی تایلند).

۱۸. یادآوری این نکته بی مناسبت نیست که سطح بالای سرمایه گذاری و کیفیت تر آن را در آسیای شرقی، قبلاً «شالوده معجزه آسیای» می دانستند (۱۹۹۳). (World Bank)

۱۹. دیدگاهها در مورد علت های بحران بسیار گسترده است. برای مثال، جف ساکس، علت را در بدبینی ناگهانی سرمایه گذاران و در پی آن «شتاب و سراسیمگی» در برابر مشکلات آسیای داند (۱۹۹۸ Radelet Sachs ۱۹۹۷، Sachs) (Krugman ۱۹۹۸b) توصیف دیگری مبتنی بر «مخاطرات اخلاقی» ارائه می کند که به گفته او بر تصمیمات بانکها در مورد سرمایه گذاری در منطقه تأثیر داشته است. Dornbusch (۱۹۹۸) بر «آسیب پذیری» به عنوان عامل عمده تأکید می کند، ریشه های اصلی آسیب پذیری را در نظام بانکداری متزلزل می بیند و این تزلزل را ناشی از بدهی های دلاری مشتق از بدهی های خارجی (خصوصی) زیاد و کوتاه مدت... شفاف نبودن کارها و رشع فساد می داند. برای بحث انتقادی و کلی در خصوص نظرات رقیب در مورد آسیا به Chang و دیگران (۱۹۹۸) مراجعه کنید.

۲۰. به نوشته مجله اکونومیست، دولت های آسیایی (بویژه اندونزی، کره جنوبی

خارجی را گسترش دهد.

۲۶. اقتصادهای آسیایی از راه تجارت، از درجه یکپارچگی بالایی برخوردارند؛ در سال ۱۹۹۶، حدود ۲۵ درصد از کل صادرات کالایی آسیا و ۵۴ درصد از کل واردات، درون منطقه‌ای بود. این نسبت‌ها برای برخی اقلام حتی بالاتر بود: ۶۳ درصد محصولات کشاورزی، ۸۵ درصد محصولات معدنی و ۸۰ درصد جهانگردی (UNCTAD ۱۹۹۸: ۲۷).

۲۷. برای مثال، Rodrik استدلال کرده است که عدم تعلقان تحرک بین‌المللی سرمایه و کار نه تنها احتمالاً منحنی تقاضای کار را به سمت داخل تغییر می‌دهد، بلکه باعث می‌شود که کشش‌پذیرتر شود. نتیجه آن نیز اثر نامتناسب بر سطح دستمزدها در صورت وجود تغییرات دوره‌ای (چرخه‌ای) در تقاضا است (۱۹۹۷: ۴۷).

۲۸. دسترسی به اطلاعات مربوط به هزینه‌های تأمین اجتماعی در اقتصادهای آسیایی به آسانی ممکن نیست هر چند از کام‌زیر ایده‌ای از محدودیت سیستم‌های رفاهی آنها ارائه می‌کند. در سالهای ۱۹۹۲-۹۴، میانگین نسبت هزینه‌های دولتی در زمینه بهداشت به تولید ناخالص داخلی در هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی، تایلند، اندونزی و مالزی فقط ۱/۹-۱۰ درصد بود، حال آنکه این رقم در سال ۱۹۹۴ برای بریتانیا، آمریکا، آلمان و ژاپن ۵/۷-۵ درصد بود. به همین ترتیب، مالیات‌های تأمین اجتماعی در کشورهای آسیایی تقریباً وجود نداشت. کره جنوبی در این میان استثناء است و در سال ۱۹۹۴ حدود ۷/۷ درصد درآمدهای دولتی از این مالیات‌ها تأمین شده است (در مقایسه با ۳۴/۲ درصد آمریکا و ۴۶/۲ درصد آلمان در ۱۹۹۳، ۱۹۹۷ World Bank). بدیهی است که سیستم تأمین اجتماعی این کشورها برای زودن پیامدهای اجتماعی بحران، نیازمند بازنگری و اصلاح است.

۲۹. سقوط شدید و چشمگیر قیمت‌های بین‌المللی نفت، در فصل آخر سال ۱۹۹۷ تقریباً سه ماه پس از پدید آمدن بحران تایلند، آغاز شد. به هر حال، بحران آسیا چیزی جز یک عامل سقوط بهای نفت نبود. عوامل دیگری که در این بحران نقش داشت عبارت بود از: افزایش ذخایر بین‌المللی نفت، زمستان ملایم طولانی در نیمکره شمالی و ۱۰ درصد افزایش در سهمیه تولید کشورهای عضو اوپک در نوامبر ۱۹۹۷. بهای بین‌المللی نفت خام در ۱۹۹۷ تا ۱۷ درصد در ۱۹۹۸ تا ۲۱/۴ درصد کاهش یافت (نگاه کنید به UNCTAD ۱۹۹۸: ۶-۷).

۳۰. بازار اوراق بهادار در مصر، به علت قتل عام جهانگردان در لوکسور در نوامبر ۱۹۹۷، بسیار شدیدتر از بی‌ثباتی بازار جهانی در چند ماه پیش از آن تحت تأثیر قرار گرفت (Khayat ۱۹۹۷/۸: ۱۱).

۳۱. سه چهارم کل بدهی ۲۳ میلیارد دلاری (نخستینی) ایران در ۱۹۹۳، کوتاه مدت و بیشتر در ارتباط با تأمین مالی خریدها خارج بود (Karshenas ۲۰۰۰ و Hakimian).

۳۲. این موضوع، به این سبب است که در نبود یکپارچگی میان کشورهای حوزه مدیریت، یک شرکت مستقر در اتحادیه اروپا از امتیاز دسترسی نه تنها به کشورهای حوزه مدیریت، بلکه در عین حال به بازارهای اروپای شرقی بهره‌مند می‌شود؛ ولی یک شرکت مستقر در هر یک از کشورهای منطقه MENA، تنها از امتیاز دسترسی به بازارهای اتحادیه اروپا برخوردار می‌شود (ERF ۱۹۹۸).

۳۳. در این شرایط، تجربه همکاری منطقه‌ای در بازارهای انرژی حوزه خاور میانه می‌تواند مثالی، هر چند نامطلوب، از این نوع باشد. به هر حال، هم مشکلات داخلی فراروی اوپک و هم بر خوردهای بیشتر خصمانه با آن، یادآور موانع اساسی سیاسی و نهادی بر سر راه این نوع همکاری چه در درون منطقه چه فراسوی آن است.

(فهرست منابع در دفتر ماهنامه موجود است)

و تایلند) هم با افزایش فشار به دولت‌های تایلند و کره برای واداشتن آنها به فروش بانک‌ها و شرکت‌های مالی محلی به خارج جیان، از آن بیم داشتند که دستور کار بنهان صندوق بین‌المللی پول، باز کردن درها به روی شرکت‌های آمریکایی باشد (۱۳ دسامبر ۱۹۹۷).

\* «اجماع واشنگتنی» (Washington Consensus) که توسط «جان ویلیامسون» ابداع شده است، اشاره به دیدمانی دارد که پس از دیدمان «عصر مک نامارا» در بانک جهانی، موضع و رویکرد غالب سازمان‌های بین‌المللی مستقر در واشنگتن از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در اوایل دهه ۸۰ در برخورد با تجربه اصلاحات در آمریکای لاتین بوده است. صرف‌نظر از فروض حاکم بر این دیدمان که ریشه در تفکر اقتصادنئو کلاسیک دارد، این اجماع بر مجموعه‌ای از سیاست‌ها متشکل از ۱۱-۱۲ سیاست شامل سیاست‌هایی در سطح کلان و خرد استوار است. سیاست‌های اقتصاد کلان برای تضمین تثبیت تورم در کوتاه مدت، تراز پرداخت‌ها و کسری بودجه دولت پیشنهاد می‌شود. از سوی دیگر، سیاست‌های اقتصاد خرد بر دستیابی به کارایی اقتصادی در بلندمدت و در نتیجه افزایش نرخ‌های رشد در بلندمدت متمرکز می‌شود. اولین دسته از سیاست‌ها به «تثبیت» و دومین دسته از سیاست‌ها به «تعدیل ساختاری» موسوم است. این سیاست‌ها که به ترتیب تا حدودی با مسئولیت‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همخوانی دارد، به عنوان یک معیار مشترک برای ارائه و امپه کشورها توسط این دو نهاد بین‌المللی در دهه ۸۰ عمل کرده است. این سیاست‌ها، شامل آزادسازی تجاری، آزادسازی بازارهای مالی، خصوصی سازی، حذف مقررات دست و پاگیر، آزادسازی سرمایه خارجی (حذف موانع بر سر سرمایه گذاری مستقیم خارجی)، کانالیزه کردن مخارج دولتی به سوی بهداشت، آموزش و زیرساخت‌ها، اصلاح مالیاتی (وسیع کردن پایه مالیاتی، کاهش نرخ‌های نهایی مالیات، کاهش مالیات تصاعدی)، پوشش ایمنی اجتماع (پرداخت‌های انتقالی برای قشر آسیب‌پذیر) و در نهایت انعطاف‌پذیری در بازار کار است. م.

۲۱. در پایان سال ۱۹۹۶، کل ذخایر ارزی تایلند (۳۷/۷ میلیارد دلار) اندکی کمتر از ذخایر بریتانیا و سوئیس بود و پس از سنگاپور (با بالاترین ذخایر در جهان) در رتبه دوم قرار داشت؛ یعنی: ۲/۴۰ درصد برای Mo و ۵/۲۰۷ درصد برای M<sub>1</sub> (۶: Tatom ۱۹۹۸). البته نسبت میزان بالای بدهی کوتاه مدت به ذخایر، برون وضع نامساعد نقدینگی خارجی دلالت می‌کرد.

۲۲. نرخ ارز مؤثر واقعی در دوره دو ساله بین آوریل ۱۹۹۵ و ژوئن ۱۹۹۷، تقریباً ۱۶ درصد افزایش داشت (Tatom ۱۹۹۸: ۴).

۲۳. نسبت پوشش بدهی به تولید ناخالص داخلی هنوز منطبق با هنجارهای دهه ۹۰ بود (متوسط ۴/۵ درصد برای دوره ۱۹۹۰-۱۹۹۰)؛ گرچه افزایش نسبت پوشش بدهی به صادرات ادامه داشت (این نسبت تا سال ۱۹۹۶ به ۱۲/۳ درصد رسیده بود تا اندازه‌ای به علت کند شدن درآمدهای صادراتی شدت یافت).

۲۴. البته این فرایند از لحاظ فساد حاکم و نفوذهای سیاسی در هدایت و امپه و انتخاب پروژه‌های ساختمانی پیچیده بود.

۲۵. روایت صندوق بین‌المللی پول از علت بحران ضعف‌های داخلی و نهادی کشورهای متأثر از بحران بوده است. به نظر صندوق بین‌المللی پول، این آسیب‌پذیری‌ها به سبب قاطع نبودن دولت‌های منطقه در پیشگیری از بدبینی سرمایه‌گذاران و گسترش این بدبینی، تشدید شده است (IMF ۱۹۹۷). در میان سیاست‌هایی که با تأخیر اتخاذ شد، این مولودر می‌توان برشمرد:

سیاست‌های کلان برای تعدیل و تخفیف افزایش بی‌حد و حصر قیمت‌ها و عدم تعادل‌های ناپایدار خارجی و همچنین قوانین و مقررات بخش بانکداری که رقابت